

بولتن شماره یک



(جمعی از فعالین کارگری)

e-mail: kargaran_fa@yahoo.com

<http://jafk.blogfa.com>

فهرست مطالب

- | | |
|---------|--|
| صفحه ۱ | ۱- حرفی کوتاه |
| ” | ۲- معرفی وبلاگ جمعی از فعالین کارگری |
| صفحه ۲ | ۳- شرایط جنبش کارگری در ایران (آیا به مرحله جدیدی پا گذاشته ایم؟) |
| صفحه ۴ | ۴- یادداشت‌هایی در مورد ”چه باید کرد“، لنین، برای مبارزه امروز (بخش اول) |
| صفحه ۶ | ۵- طبقه کارگر و مساله ”کنترل کارگری“ |
| صفحه ۲۷ | ۶- حرف اینها و حرف ما |

حرفی کوتاه

اولین شماره بولتن در اختیار شماست. هدف از این کار آشنا کردن بیشتر کارگران مبارز و فعالان جنبش کارگری در ایران با گرایش و نقطه نظرات "جمعی از فعالین کارگری" است. ما عمیقا به این حرف نین باور داریم که "بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد." اما این یک بولتن تئوریک نیست. این صرفا کوششی است برای به میان کشیدن مباحث و سایه روشن هایی که می تواند کوشندگان جنبش کارگری را به تعمیق درک خود از تئوری انقلابی و آمیختن آن با پراتیک طبقه کارگر برانگیزد. در مورد نظم انتشار این بولتن، پیشاپیش نمی توانیم روالی تعیین کنیم. این مساله در درجه اول به بازخورد هر شماره بولتن بستگی دارد. یعنی درجه بحثی که بر می انگیزد و عکس العمل هایی که از میان جنبش کارگری و همینطور از سوی فعالان سایر جنبش های اجتماعی به آن نشان داده می شود. بنابراین، روی بولتن فعلا به عنوان گاهنامه حساب کنید.

xxxxxxx

معرفی وبلاگ جمعی از فعالین کارگری (JAFK)

به وبلاگ جمعی از فعالین کارگری خوش آمدید. این وبلاگ که با شعار "فردا از آن طبقه ی کارگر است!" مشخص می شود، مجموعه ای از مقاله ها و تراکت های ما را برای آشنایی بیشتر مراجعه کنندگان با دیدگاه ها و مواضع ما عرضه می کند. هر نوشتار جدیدی که از سوی ما تهیه شود بلافاصله از طریق همین وبلاگ در اختیار همگان قرار خواهد گرفت. به علاوه همانطور که می بینید تقریبا همه سایت ها و وبلاگ هایی که به مسائل جنبش کارگری در ایران می پردازند جزء پیوندهای این وبلاگ هستند.

اما هدف از وبلاگ ما، فقط ارائه نظرات خود نیست بلکه مهمتر از آن می خواهیم از نظرات سایر فعالین جنبش کارگری بر سر پرسش ها و مواضع و موضوعات مشخص با خبر شویم و در حد یک مباحثه وبلاگی (از طریق ارسال فوری نظرات) سر فصل نظرات انتقادی و با همراهی و هم جتهی شما را بدانیم.

علاوه بر ارائه نظرات و دیدگاه ها، ما منتظر ارسال اخبار مبارزات کارگری (و نیز سایر مبارزات اجتماعی و سیاسی)، و افشای ستم ها و اجحافات سرمایه داری و دولت سرمایه داران، از طریق پیام های فوری شما هستیم. در این زمینه، خواهشمندیم که موثق و دست اول بودن خبر، و یا جنبه شایعه داشتن آن را حتما در نوشته خود متذکر شوید.

اگر اسنادی از جنبش کارگری ایران و جهان به دستمان رسید که آن را با توجه به مسائل پیش پای جنبش، مهم و ارزشمند تشخیص دادیم حتما آن را معرفی خواهیم کرد.

به امید پیروزی و بهروزی

"جمعی از فعالین کارگری"

شرایط جنبش کارگری در ایران

آیا به مرحله جدیدی پا گذاشته ایم؟

طبقه حاکمه ایران تصمیمش را گرفته است. می خواهند پوست مردم را بکنند. کارگران و تهیدستان شهری و روستایی، و قشر پایین و متوسط حقوق بگیران دولتی، قرار است قربانی «توسعه اقتصادی» و «ترخ های بالای رشد» و در اصل، تامین و تداوم سودهای کلان و مطمئن برای سرمایه داران بزرگ داخلی و انحصارات سرمایه داری امپریالیستی شوند. شاید این خبر به گوشتان رسیده باشد که مدتی قبل از فرارسیدن اول ماه امسال، احمدی نژاد و مقامات وزارت کار و وزارت کشور و خانه کارگر جلسه محرمانه ای برگزار کردند تا جلوی تکرار مبارزات و اعتراضات کارگران در این روز خاص را بگیرند. آنچه باعث تشکیل این جلسه شده بود، ظاهراً انعکاس اخبار مبارزات کارگران ایران در رسانه های جهانی در سال های گذشته و فشارهایی بود که از این جانب بر حکومت اسلامی وارد می آمد. اما نکته اصلی که در همان جلسه رو آمد چیز دیگری بود. حرف رئیس جمهور اسلامی این بود که ما می خواهیم به سرعت اصل ۴۴ را در اقتصاد ایران پیاده کنیم. می خواهیم هر چه زودتر به «سازمان تجارت جهانی» بپیوندیم. این وسط، اگر کارگران بخواهند با اعتراضات و طرح خواسته هایشان موش بدوانند، و از آن بدتر، اگر خواست ایجاد تشکل های مستقل کارگری به یک جریان عمومی تبدیل شود، با مشکل و دردسر روبرو خواهیم شد. بنابراین با تمام قوا باید جلوی شکل گیری این جریان را بگیریم. و برای این کار باید حواسمان به عناصری باشد که می توانند در جنبش کارگری نقشی آگاهگرانه و پیشرو و سازمانده بازی کنند. دولت سرمایه دار با این دورنما و ارزیابی، سرکوب فعالان جنبش کارگری و توده های حق طلب و پا به میدان گذاشته کارگر را در دستور کار خود قرار داده است.

طی همین دوره، جنبش کارگری به شکل مستمر و سراسری به موج گرانی و گسترش فقر و فلاکت از یک سو، و خطر بیکارسازی و اخراج در جریان خصوصی سازی ها و تعمیق رکود و بحران صنایع عکس العمل نشان داده است. وقتی که از مستمر و سراسری بودن این عکس العمل حرف می زنیم، نباید این درک را بگیریم که با یک جنبش سازمان یافته سراسری با رهبری متمرکز روبرویم. این واقعیت را همه می دانیم. ولی شاید معنای این واقعیت مسلم، بر اثر مشاهده گسترش جنبش کارگری از واحدهای بزرگ گرفته تا متوسط و کوچک، در ذهن بعضی از ما کمرنگ شود. یعنی فراموش کنیم «کارهای زیادی است که انجامشان طلب می شود و به اضطرار». آیا جنبش کارگری، در همین سطح کنونی، با وجود محدودیت در امر سازماندهی و تاثیر ناچیز آگاهی انقلابی طبقاتی بر آن، گام های آشکاری به پیش برداشته است؟ بدون شک چنین است. وقتی که اعلام حمایت و همبستگی از مبارزات پراکنده کارگری و یا از چهره های فعال جنبش کارگری که تحت حبس و آزار حکومت قرار می گیرند، از محدوده فعالین آگاه و تشکل های سیاسی و اجتماعی فراتر می رود و در میان توده کارگران نطفه می بندد و جوانه می زند، یعنی یک گام به پیش. وقتی که هزاران کارگر در هفت تپه، طومار حمایت از تشکیل سندیکای مستقل خود را امضاء می کنند و متحدانه پشت خواسته هایشان می ایستند، یعنی یک گام به پیش. نکته ای که نباید فراموش شود و باید دانا بر آن تاکید کنیم اینست که این گام ها نیز به میزان زیادی تحت تاثیر فعالیت آگاهگرانه در صفوف طبقه ما برداشته شده است. بدون انتقال آگاهی، بدون انتقال تجربه مبارزاتی، این ها میسر نبود. مساله اینست که این حد از فعالیت، کافی نیست. نه فقط کافی نیست، بلکه اصل کار هم نیست.

بنابراین ما با دو روند مواجهیم که به موازات هم رو به گسترش اند: از یک طرف تهاجم سرمایه در قالب طرح های فراگیر اقتصادی و تحمیل فوق استثمار به طبقه کارگر و زحمتکشان با استفاده از چماق استبداد و سرکوب دولتی؛ از طرف دیگر عکس العمل جنبش کارگری به شکل مبارزات مقاومت جویانه و حق طلبانه و کماکان تدافعی. اگر عامل سومی در این شرایط، مداخله فعال نکند تناسب قوا میان این دو روند، به ناگزیر به سود سرمایه و دولت سرمایه دار خواهد بود. تا زمانی که این اتفاق نیفتد، تا زمانی که ذهن و عمل ما در جهتی نباشد که این اتفاق را عملی کند، نمی توان از آغاز مرحله ای جدید در جنبش کارگری سخن گفت. در واقع، مقامات

حکومت اسلامی همه تلاش خود را می کنند که آغاز مرحله جدید تشدید بهره کشی و فلاکت، با آغاز مرحله جدید و تکامل یافته ای از جنبش کارگری همراه نشود. سوال اینست که آیا با این حد از فعالیت، و مهمتر از آن، با اهداف و دورنماها و ارزیابی هایی که در میان فعالان جنبش کارگری و اغلب جریانات منتسب و مدعی نمایندگی طبقه کارگر رایج است، می توان به مرحله ای جدید پا گذاشت؟ ما با قاطعیت اعلام می کنیم: نه! بدون تبلیغ و ترویج ایده دگرگونی ریشه ای جامعه در صفوف طبقه کارگر، بدون متشکل کردن پیشروترین عناصر طبقه کارگر (عناصری که در مبارزات روزمره و در جریان مقاومت و اعتراض گروهی، گوشه ای از توانایی ها و کیفیات خود را به نمایش می گذارند) در هسته هایی که بر اساس ایدئولوژی و سیاست و اهداف استراتژیک طبقه ما تشکیل می شوند، بدون معرفی و آمیختن شعارهای عمومی با جنبش اساسا اقتصادی و خودروی کارگری، بدون افشاگری های عمومی پیرامون هر نوع استثمار و ستمگری و در مورد قشرهای گوناگون جامعه، نمی توان چیزی را متحول کرد و تکامل داد. در اینجا، عامدانه حرفی از ضرورت مبارزه برای ایجاد تشکل های گوناگون مستقل کارگری نمی زنیم. چرا که ایده و اهداف استراتژیک انقلابی، و نقشه و ابزار پایه ای برای تحقق آن، بالاتر از موجودیت صرف این یا آن تشکل قرار دارد و سرنوشت هر تشکلی را رقم می زند.

در اینجا لازمست با توهم و تصویری مرزبندی کنیم که به انتظار گشایشی از "غیب" نشسته و وقوع یک جنبش سراسری قدرتمند کارگری را پیش بینی می کند که به قیام علیه حاکمیتی بحران زده و از هم گسیخته می انجامد. طبقه کارگر در ایران تجربه انقلاب ۵۷ و پیش از آن، جنبش سال های ۳۲-۱۳۲۰ را در تاریخچه خود ثبت کرده است. اما مشکل بتوان گفت که نسل امروز کارگران ایران، آن تجارب را در ذهن و عمل خود جذب کرده اند و با آن آشنایند. متأسفانه بازگویی این تاریخ، در اغلب موارد از دیدگاهی اصلاح طلبانه و اکونومیستی انجام می گیرد، و نسل جوان از درس های اساسی آن بی بهره می ماند. واقعیت اینست که حضور قدرتمند جنبش کارگری (به ویژه اعتصاب نفتگران جنوب) در سال ۵۷، یک اتفاق خلق الساعه نبود. این حضور فقط در بستر یک بحران انقلابی و زیر سوال رفتن قدرت سیاسی موجود توسط یک نیروی آلترناتیو (هر چند ارتجاعی) می توانست اتفاق بیفتد. و درست به علت اینکه، آن نیروی مذهبی رهبری جنبش عمومی مردم را درست گرفته بود، جنبش کارگری در آن مقطع نیز علیرغم حضور و فعالیت نیروهای غیر مذهبی و پیشرو، نهایتاً به نیروی ذخیره ای در خدمت کسب قدرت سیاسی توسط رهبری مذهبی تبدیل شد. این اتفاق بارها در مورد جنبش های کارگری گوناگون در کشورهای مختلف افتاده است. و تا زمانی که یک نیروی آلترناتیو انقلابی طبقاتی (و یک قطب انقلابی) در دل طبقه کارگر و در بطن کلیه جنبش های اجتماعی شکل نگیرد و تا زمانی که با استراتژی و نقشه و ابزار لازم برای تدارک و سازماندهی انقلاب در میدان حضور نداشته باشد، نمی توان از نظر استراتژیک جهت جنبش کارگری را رقم زد. بدون این آلترناتیو و قطب انقلابی طبقاتی، جنبش کارگری می تواند مقاومت کند؛ می تواند بر سر خواسته هایش دست به مبارزات قهرمانانه و تاثیرگذار بزند؛ می تواند با پایداری و پیگیری خود حتی جامعه را در مقاطعی به لرزه درآورد و طبقه حاکم و دولت و شریکان بالا دست خارجی اش را به وحشت بیندازد؛ می تواند موقتا و اینجا و آنجا حریف را عقب بنشانند و اصلاحات ناپایداری را به او تحمیل کند؛ اما نهایتاً نظام موجود حفظ خواهد شد و در بر همین پاشنه خواهد چرخید.

پس باید توهمات را به دور بیندازیم و برای ارتقاء و تکامل جنبش طبقه کارگر به مرحله ای نوین تلاش کنیم. رفرمیسم و اکونومیسم ما را از انجام این وظیفه انقلابی، این رسالت طبقاتی، باز می دارد. باید جنبید و کاری کرد کارستان!

”بسیار کارهاست

می شود انجامشان طلب.

ده ها هزار سال

زمانی ست بس دراز.

دریاب وقت را،

دریاب لحظه را!“

یادداشتهایی در مورد کتاب "چه باید کرد" لنین

نکات اصولی و درس هایی برای امروز

بخش اول: انتقاد از مارکسیسم؛ تکامل مارکسیسم

سه نکته ای را که لنین در مقدمه کتابش به عنوان موضوع عمده بحث در آغاز قرن بیستم مطرح کرده کماکان در مقابل پای ما قرار دارد:

خصلت و مضمون عمده تهییج سیاسی / وظایف سازمانی ما / نقشه برای ساختن همزمان و چند جانبه یک تشکل رزمنده سراسری.

لنین می گوید به تجربه متوجه شدیم که بر سر این سه نکته، دو گرایش کاملاً متفاوت در جنبش سوسیال دموکراسی روسیه شکل گرفته است و اختلافات موجود بر سر جزئیات نیست. این در حالی است که جریان اکنومیمیستی عمده آن دوران که نشریه رابوچایا دلو را بیرون می داد، این صف بندی را نفی می کرد و اختلافات را کم اهمیت تر از آنچه بود می دید. البته اکنومیمیستهای کنونی ما این چنین نیستند و اتفاقاً بر عمیق بودن اختلافات دیدگاهی موجود در جنبش تاکید می گذارند. علت این روحیه "تهاجمی" در اکنومیمیستها و رفرمیستها امروز جنبش چپ و کارگری را باید در شکست جنبش پرولتری در سطح بین المللی و تبلیغات گسترده بورژوازی جهانی جستجو کرد. برای مثال در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی، به سختی می شد جریان اکنومیمیستی را پیدا کرد که این چنین آشکارا نقطه نظرات خود را تبلیغ کند و برای اثباتش از تئوریهای علنا بورژوایی استفاده کند.

در همین بخش، لنین نکته ای را مطرح می کند که برای ما هم آموزنده است. او میگوید، اغتشاش اکنومیمیستها هنگام اجرای عملی دیدگاه های ما در ایسکرا نشان داد که ما به دو زبان مختلف صحبت میکنیم و برای فهم یکدیگر باید از الفبا شروع کنیم. باید مثال های بیشمار و مشخص بزنیم تا نشان دهیم که کل نکات اساسی مورد اختلاف ما با اکنومیمیستها چیست. ما هم به روشن کردن الفبای بحث و آوردن مثال های بیشمار و مشخص احتیاج داریم. در واقع ما به بحثهای اثباتی و استدلالی بیشتر احتیاج داریم تا پلمیک و جدل و مچ گیری صرف.

سپس لنین مثال خاص "آزادی انتقاد" را می گیرد و حول این بحث نشان می دهد که اختلاف بر سر این نکته، به مسائل بزرگتر و عمیقتری مربوط می شود. امروز اوضاع طوری است که ما با تقاضای "آزادی انتقاد" از اصول مارکسیسم روبرو نیستیم بلکه با یک حمله همه جانبه تنوریک چند ده ساله علیه مارکسیسم مواجهیم. حمله ای که با تحریفات و بهتان ها و ارائه "مثال های" تاریخی گوناگون همراه است. این در حالی است که ما با ضرورت بررسی و جمع بندی نقادانه از تجارب تاریخی و جهانی پرولتاریا و مشخصاً انقلابات روسیه و چین هم روبرو هستیم و نکات مثبت و منفی را باید درست تشخیص دهیم و درسهای درستی از آنها برای شرایط متفاوت کنونی بگیریم. بنابراین ما مرز میان دفاع از اصول و نقد عمیق جوانب نادرست و محدودیتهای در تاریخ گذشته که تا امروز جنبش ادامه یافته است را باید بفهمیم. باید بفهمیم که به چه چیزهایی باید اتکا کرد، چه چیزهایی را باید کنار گذاشت و چه چیزهایی را باید با اتکا به اصول تکامل داد.

لنین می گوید که وقتی جریانهای مختلف درون سوسیال دموکراسی روس دیدگاه های خود را در مورد خصلت و مضمون تهییج سیاسی ارائه دادند به توضیح تفاوت های بین سیاستهای سوسیال دموکراتیک و سیاستهای تردیونیونی رسیدیم. و وقتی که دیدگاه های خود درباره وظایف سازمانی را ابراز کردند به توضیح تفاوت میان شیوه های آماتوری (غیرحرفه ای) که اکنومیمیستها را راضی می کند و سازمان انقلابیون رسیدیم که به اعتقاد ما واجب و ضروری است. شاید ما هم باید از همین روش برای توضیح اختلافات موجود استفاده کنیم. البته شاید هم بتوانیم از شیوه های آماتوری رایج شروع کنیم و نگرش و سیاست و ایدئولوژی پشت آن را توضیح دهیم. شاید بتوانیم از اکراه بخش بزرگی از جنبش نسبت به افشاگری از موضوعات و تحلیل های ضروری سیاسی شروع کنیم و مضمون طبقاتی فعالیتشان را توضیح دهیم.

لنین نقد خود را بر نشریه رابوچایا دلو متمرکز کرد. نشریه ای که به گفته لنین اکنومیمیسم پیگیر را نمایندگی نمی کرد. چرا؟ این نشریه بیان تزلزل و اغتشاش فکری ای بود که یک دوره کامل از تاریخ سوسیال دموکراسی روسیه را رقم می زد. ما هم باید بتوانیم در موقع نقد، جریان مناسبی را انتخاب کنیم که واقعا فشرده گرایش انحرافی نادرست غالب و رایج در جنبش خودمان باشد.

یک نکته که در زمان لنین جدید بوده ولی برای ما چنین نیست، بین المللی شدن گرایش است. یعنی همه، معادل خود را در جنبش سوسیال دموکراسی کشورهای مختلف پیدا کرده اند. این بازتاب جهانی شدن سرمایه داری بود. یعنی در مقطع امپریالیسم، موضوعات مربوط به مبارزه طبقاتی بیش از گذشته یکسان و شبیه یکدیگر شد. و گرایشهای مختلف، یکدیگر را در جنبشهای مختلف یافتند. به تئوریهای مشابه هم تکیه کردند و حتی در زمینه های عملی به پشتیبانی و حمایت از هم

برخاستند. طبقه کارگر هم به واقع یک طبقه واحد بین المللی با مسائل و معضلات مشترک تبدیل شد. بیشتر از زمانی که مارکس و انگلس شعار "کارگران جهان متحد شوید" را سر دادند. در دوره آنان، مشخصا در کمون پاریس علیرغم شرکت کارگران از ملل گوناگون، مبارزه و دیدگاه و ایدئولوژی کارگران فرانسوی هنوز رنگ و بوی "ملی" داشت. امروز ما می توانیم و باید بیش از پیش به پشتوانه و دستاوردهای طبقه بین المللی خود در مبارزه با گرایشات رویزیونیستی، اکونومیستی و رفرمیستی تکیه کنیم.

خط رویزیونیستی آن دوران، **برنشتینیسیم**، نه فقط آشتی ناپذیری سوسیالیسم و لیبرالیسم، ایده دیکتاتوری پرولتاریا و "هدف نهایی" را نفی می کرد بلکه حتی دموکراسی بر اساس اراده اکثریت را دلیلی بر نفی تئوری مبارزه طبقاتی می دانست. ولی حالا جریاناتی که ما با آنان طرف هستیم مبارزه طبقاتی را آشکارا نفی نمی کنند. بالعکس ما را متهم می کنند که به اسم طبقه کارگر، مبارزه ای را که متعلق به این طبقه نیست به پیش برده ایم و می بریم. و مبارزه واقعی طبقه کارگر را تضعیف می کنیم و از حمایت آن سر باز می زنیم. **این یک مصاف تئوریک مشخص و یک بررسی تاریخی تجارب جنبش و ارتباط حزب و مبارزه طبقاتی در پرتو این بررسی طلب می کند.** منظور این نیست که دنبال تپله های اینها بیفتیم، ولی باید در حد لزوم نشان دهیم که مبارزه طبقاتی به چه معناست و منافع طبقاتی چگونه مطرح و تامین می شود.

لنین نکته مهمی را در جدل با مدافعان "آزادی انتقاد" مطرح میکند به این مضمون که دست اندر کاران علم وقتی از آزادی دیدگاه ها صحبت می کنند برای این نیست که دیدگاه های نو، شانه به شانه دیدگاه های کهنه بایستند. بلکه **هدف آنان نشان دادن ایده های نو به جای ایده های کهنه در علم است.** این بحث در مبارزه طبقاتی هم کاربرد دارد. بحث لنین علیه بحث التقاط گرایی و مخرج مشترک گرفتن از خطوط متضاد برای رسیدن به وحدت است. مساله، ترکیب نکات مختلف خطوط مختلف با یکدیگر نیست؛ بلکه مبارزه خطوط و سنتز این مبارزه است. یعنی غلبه و تکامل خط صحیح در جریان این مبارزه. امروز یکی از گرایشات زیانبار در جنبش ما، به ویژه در بین جوانان، **التقاط گرایی** تحت عنوان آزادی فکر و مبارزه با دگماتیسم است. فکر میکنند که خط صحیح حاصل جمع نکات مثبت و مستدلی است که در جریانات مختلف وجود دارد. این گرایش بر این بحث غلط استوار است که: همه به نوعی حق دارند؛ یکی اینجا و دیگری آنجا. یا این تصور که معیاری برای تعیین درست بودن یک خط و غلط بودن خط دیگر در دست نیست و اینگونه مرزبندی کردن ها دگماتیستی و یا سکتاریستی است.

لنین مطرح میکند که رابوچایا دلو از طبقاتی دیدن جریانات و خطوط مختلف درون جنبش سوسیال دموکراسی ابا دارد. و معتقدست که کل نیروهای این جنبش منجمله سرسخت ترین برنشتینی ها هم به دنبال منافع طبقه پرولتر و رهایی سیاسی و اقتصادی طبقه هستند. این نوع تفکر در جنبش ما نیز به ویژه بعد از فروپاشی شرق رواج پیدا کرده است. این تفکر معمولا متعلق به گرایش هایی است که بیشترشان قبلا شوروی را کشوری سوسیالیستی و در اردوی طبقه کارگر جهانی به حساب می آوردند. اینان به نوعی می گویند که همه ما چپ هستیم. درست برخلاف گذشته که همین ها، نیروهای موجود را بر اساس صف بندی بین المللی و دوری و نزدیکی با بلوک شرق به پرولتری و بورژوایی تقسیم می کردند. اینان به علت سرخوردگی از فروپاشی بلوک شوروی و جمع بندی ناقصی که از علل این واقعه دارند و مساله را به توتالیتاریسم و عدم وجود دموکراسی در حزب و دولت شوروی ربط می دهند، برای جلوگیری از تکرار اشتباهات گذشته، فراخوان جبهه متحد چپ را می دهند. اوائل دهه ۱۹۹۰ که حزب کار برزیل بر مبنای همین دیدگاه تشکیل شده بود و عملا جبهه ای را از هواداران شوروی سابق و عناصر تروتسکیست و مائوئیست سابق حول یک برنامه رفرمیستی - پارلمانتاریستی گرد آورده بود، برخی از نیروهای جنبش چپ ایران هم الگوی ایجاد چنین حزبی را در مقابل خود قرار دادند که به جایی نرسید. این گرایش نه فقط نیازی به روشن کردن خطوط ایدئولوژیک - سیاسی برای اتحاد اصولی نمی بینند بلکه این کار را مضر و سکتاریستی تشخیص می دهند.

ادامه دارد....

در بخش دوم این یادداشتها به موضوع مارکسیسم علنی خواهیم پرداخت.

طبقه کارگر و مساله "کنترل کارگری"

یک توضیح ضروری

این نوشته قبلا در دو بخش در بعضی از سایت های خبری و کارگری قرار گرفته بود. در عکس العمل به آن، دوستی به نام ناصر اصغری که با ترجمه و انتشار چند مقاله و طرح نظرات خود در همین زمینه کوشیده است به مفهوم و اهمیت "کنترل کارگری" بپردازد، نکاتی را روی سایت ها قرار داد. در اینجا مختصرا به نکات انتقادی وی اشاره می کنیم.

یکی از انتقادات ناصر اصغری به نوشته زیر این است که به بخشی از تلاش های مبارزاتی و ابتکارات کارگران، مهر کورپوراتیویسم و رفرمیسم زده ایم. مطالعه مجدد و دقیقتر نوشته ما نشان می دهد که با تقسیم بندی و جدا کردن تجربیات مختلف (با کیفیات متفاوت)، اتفاقا بر تفاوت میان ابتکار عمل مبارزاتی و اصیل کارگری با طرح های کورپوراتیویستی و یا توهامات رفرمیستی تاکید داشته ایم. خواننده ای که برای بار اول با نوشته زیر روبرو می شود را دعوت می کنیم این نکته خاص که مورد نقد یکی از مخالفان نظری ما قرار گرفته را مورد توجه و کنکاش قرار دهد.

ناصر اصغری در بخشی دیگر از نقد خود، تاکیدات مقاله زیر بر ضرورت رهبری حزب انقلابی طبقه کارگر را بی مورد دانسته، گفته است که در این مورد جای بحث و تردیدی نیست. ولی ابتکار عمل مبارزاتی کارگران را نباید در مقابل ضرورت حزب قرار داد. برعکس اگر یک حزب واقعا کارگری و انقلابی در میدان باشد می تواند این ابتکارات را جهت بدهد و به نتیجه برساند. به گفته او، در تجربه های مختلف "کنترل کارگری" نیز این را می بینیم که هر جا جریانانات نادرست در رهبری "کنترل کارگری" قرار گرفته اند آن را به شکست کشانده اند. حرف ما اینست که مقاله زیر، حزب انقلابی طبقه کارگر را در مقابل ابتکار عمل مبارزاتی کارگران قرار نداده است بلکه تلاش کرده درک ها و برنامه ها و اهداف مختلف طبقاتی که همگی می توانند تحت عنوان "کنترل کارگری" مطرح شوند، و در طول تاریخ جنبش بین المللی کارگری به عینه مطرح شده اند، را از هم جدا و جایگاه و نتیجه هر یک را مشخص کند. اتفاقا بحث ما بر سر محتوای سیاست و دیدگاه احزابی است که مفهومی رفرمیستی (و در مواردی عملا کورپوراتیویستی) از "کنترل کارگری" را تبلیغ می کنند.

سومین نکته انتقادی ناصر اصغری به بخش پایانی نوشته ما بر می گردد که در نقد تجربه کارخانه چینی گیلان ارائه شده است. او می گوید به این کاری ندارم که یک گروه تحت عنوان اتحاد کمیته های کارگری آمده است و بر مبنای دیدگاه های خود از یک حرکت، برای کل جنبش کارگری الگو ساخته است. ولی حرکت کارگران آن کارخانه چینی سازی به هر حال یک ابتکار برای مقابله با معضل بیکاری اجباری آنان بوده است. اتفاقا بحث اصلی ما با ناصر اصغری و همفکرانش بر سر همین نکته است. ما کوشیده ایم نشان دهیم که چطور رواج یک روحیه نومیدانه و مبتنی بر عقب نشینی در میان کارگران (که معنایی جز یک روحیه غیر مبارزاتی ندارد) به یک طرح کورپوراتیویستی پا می دهد. یعنی باز خرید کارخانه ورشکسته توسط بخشی از کارگران بیکار شده (و البته تحت مدیریت یک هیئت جدید از بین کارگران و در شراکت با سرمایه دار خصوصی خریدار شرکت) را به عنوان "راه حل" و از این ستون به آن ستون فرجی است، در برابر کارگران قرار می دهد. ما کوشیده ایم نشان دهیم که تاثیرات ایدئولوژیک و سیاسی چنین راه حل هایی بر کارگران، و بر آن بخش متخصص نماینده کارگران در هیئت مدیره، چیست و نتایج عملی این طرح نیز چه می تواند باشد. ما کوشیده ایم به کسانی که چنین توهماتی دارند، نشان دهیم که این یک ابتکار عمل کارگری اصیل نیست؛ و هیچ ربطی به تلاش مبارزاتی دستجمعی کارگران (و منافع کارگران به مثابه اعضای یک طبقه اجتماعی) ندارد؛ بلکه اساسا یک نوع "گلیم خود را از آب بیرون کشیدن" فردی و به هر قیمت است. این اقدام علیرغم ظاهرش که با کارگر و کارخانه و کار مشخص می شود، از نظر ایدئولوژیک و دیدگاهی، عملا مثل اینست که کارگر بیکار شده را برای خلاصی از فقر و فلاکت به فروش فرش زیر پا و عضویت در شبکه های "گلد کونست" تشویق کنیم. در پایان می خواهیم این را از ناصر اصغری بپرسیم که آیا نقدی بر عملکرد آن گروه از فعالان کارگری در همین تجربه مشخص چینی گیلان دارد؟ کارگران بیکار شده به کنار؛ آیا نقدی به روش و مواضع و کارهایی که قدم به قدم در این واحد تولیدی به پیش رفت، دارد؟ اگر نقدی هست منتظر شنیدنش هستیم؛ و اگر نیست باید پرسید که چه نقاط اشتراکی میان وی با آن جریان فکری وجود دارد؟

به عنوان مقدمه

بحث در مورد "کنترل کارگری" مدتی است که در سطح جهانی و درون جنبش چپ و کارگری ایران به شکل های مختلف جریان دارد. بعضی نیروهای چپ تلاش می کنند با رجوع به مباحث دوران انقلاب اکتبر روسیه و دهه های ۲۰ و ۳۰ میلادی در جنبش کارگری اروپا، راهکارهایی را برای جنبش کارگری امروز ارائه دهند. هدف از این راهکارها، مقاومت سازمان یافته تر و موفق تر کارگران در مقابل تهاجمات سرمایه داری و فلاکت فزاینده است. بعضی حکومت های سرمایه داری که چهره "عوام گرا" دارند تلاش می کنند برای تقویت پایگاه توده ای خود در میان کارگران، طرح هایی را تحت نام تعاونی کارگران و یا کنترل کارگری به اجراء درآورند. بعضی از جریانانات انقلابی که خود را به تجربه اکتبر و لنینیسم پایبند می دانند، به لحاظ تتوریک از "کنترل

کارگری“ دفاع می کنند ولی هنوز ربط مشخصی میان این بحث با مبارزات کنونی طبقه کارگر برقرار نکرده اند. با یک نگاه کلی به مباحثی که اینک حول کنترل کارگری در میان نیروهای چپ و کارگری در ایران و دنیا جریان دارد می توان گفت که علیرغم تفاوت ها و سایه روشن ها، رد پای رفرمیسم و اکونومیسم در همه آنها به چشم می خورد. یعنی از محتوا و اهداف کنترل کارگری به صورتی که پس از انقلاب اکتبر در روسیه مطرح شد و تجاری که در این زمینه در جریان ساختمان سوسیالیسم در شوروی و چین به دست آمد، فاصله گرفته است. در حال حاضر، بحث کنترل کارگری عمدتاً بین اهداف اصلاح طلبانه و سیاستهای اکونومیستی از یکسو، و مقاصد عوامفربانه کورپوراتیویستی (ادغام گرایانه) دولتهای ارتجاعی و امپریالیستی از سوی دیگر، در نوسان است.

ما نوشته زیر را با هدف بررسی مفهوم کنترل کارگری از دیدگاه های متفاوت و نتیجه عملی هر یک از آنها ارائه می کنیم. به عقیده ما، پرداختن به این بحث می تواند به روشن تر شدن اهداف و سیاستهای جنبش کارگری در ایران کمک کند. از این رو، از همه فعالان جنبش کارگری و چپ دعوت می کنیم که در این بحث شرکت جویند و نظرات نقادانه خود در مورد این نوشته را به هر صورت که خود صلاح می دانند ارائه کنند. در شرایط کنونی، بخش زیادی از انرژی فعالان جنبش کارگری به نادرست به بحث و جدل های قدیمی در مورد سکتاریسم و یا چارچوب محدود مسائل صرفاً تشکیلاتی و سبک کاری اختصاص یافته است. حال آن که، بحث را باید از سرچشمه آغاز کرد و در درجه اول به مسائل مربوط به دیدگاه ها و خط مشی های سیاسی پرداخت. امید است که نوشته زیر به این “تغییر ریل” کمک کند.

در بخش نخست نوشته زیر به پایه های تئوریک و تاریخی و تجارب کنترل کارگری در جنبش ها و انقلابات کارگری قرن بیستم می پردازیم. بخش دوم به طرح هایی که اینک تحت عنوان کنترل کارگری در نقاط مختلف دنیا ارائه می شود، اختصاص دارد.

تاریخچه کنترل کارگری در تئوری و عمل

شاید بحث از کنترل کارگری برای نخستین بار به شکل مدون در نوشته های لنین در دوران انقلاب اکتبر مطرح شده باشد. اما بدون شک تجربه جنبش های کارگری در اروپا (به ویژه کمون پاریس ۱۸۷۱) و خود روسیه (به ویژه تجربه طبقه کارگر در انقلاب ۱۹۰۵) تاثیر زیادی در شکل گیری این بحث از جانب لنین و حزب بلشویک داشته است. اگر به نظرات مارکس و انگلس در “مانیفست کمونیست” و سپس جمع بندی های مارکس از اولین تجربه کسب قدرت توسط طبقه کارگر یعنی کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ رجوع کنیم، رگه هایی از بحث کنترل کارگری از یک دیدگاه انقلابی را می بینیم. در “مانیفست” می خوانیم که:

“... نخستین گام انقلاب کارگری برکشیدن پرولتاریا به مقام طبقه حاکم و پیروز شدن در نبرد برای دموکراسی است.

پرولتاریا از برتری سیاسی خود برای بیرون کشیدن تدریجی سرمایه از چنگ بورژوازی، متمرکز کردن تمام ابزارهای تولید در دست دولت، یعنی پرولتاریایی که به مثابه طبقه حاکم متشکل شده، استفاده خواهد کرد و با شتابی هر چه بیشتر تمام نیروهای تولیدی را افزایش خواهد داد.

البته، چنین اقدامی در آغاز کار فقط با دست اندازی های مستبدانه به حقوق مالکیت و شرایط تولید بورژوازی ممکن است، یعنی اقداماتی که از لحاظ اقتصادی نارسا و نامعقول به نظر می رسد، اما در جریان پیشرفت از چارچوب خود فراتر می روند و دست اندازی های بعدی را به نظم اجتماعی کهنه ضروری می سازند...” (۱)

این بخش از مانیفست، تنها یک چشم انداز و پیش بینی فکر شده را به ما عرضه می دارد. چه کسی می تواند منکر شود که اقدامات بعدی طبقه کارگر در کمون پاریس، روسیه شوروی و.... در به دست گرفتن اداره امور کارخانه ها و سازماندهی کار و تولید، نمونه ای از همان “دست اندازی های مستبدانه به حقوق مالکیت و شرایط تولید بورژوازی” است؟ اما نگاه دوباره به نقل قول بالا، یک پیش شرط اساسی برای این اقدامات را به ما گوشزد می کند: “برکشیدن پرولتاریا به مقام طبقه حاکمه” و استفاده از این “برتری سیاسی”. چند سال بعد، مارکس در جمع بندی از تجربه کمون پاریس، با دستی پر می تواند نمونه های زنده و ملموسی از این دست اندازی های اولیه طبقه کارگر به حقوق مالکیت و شرایط تولید بورژوازی را عرضه کند. او در مقاله “جنگ

داخلی در فرانسه“ از شرایطی که بعد از کسب قدرت سیاسی برای طبقه کارگر در پاریس آزاد شده به وجود می آید صحبت می کند. در چنان شرایطی، مساله چگونگی اداره همه امور جامعه و چرخاندن همه عرصه های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و نظامی در دستور کار طبقه کارگری که قدرت سیاسی را به دست آورده قرار می گیرد. طبقه کارگر برای نخستین بار با چنین وظیفه و مسئولیتی روبرو می شود و باید این کار را تجربه و تمرین کند. این نظرات و تجربیات، پایه بحث “کنترل کارگری” است.

لنین نیز در آثاری که بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه نوشت، کنترل کارگری را به مثابه یک جنبش (و یک ابزار) برای پیشبرد ساختمان سوسیالیسم و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا مطرح کرد. زمینه کنترل کارگری در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ با ایجاد کمیته های کارگری در صنایع بزرگ کشور ایجاد شد. مدیران کارخانه های اسلحه سازی که نزد کارگران به شدت منفور بودند با آغاز انقلاب، فرار کردند. در نتیجه، مسئولیت اداره این کارخانه ها به دوش کارگران افتاد. در بعضی از شهرستانها نیز فرار مقامات تزاری و بی علاقه کارمندان باقی مانده دولت باعث شد که کارگران اداره شهر را هم به دست گیرند. برای چند ماه، توان دولت مرکزی به اندازه ای نبود که بتواند قدرت و عملکرد کمیته های کارگری را مورد سوال قرار دهد. بدین ترتیب، جنبش کمیته ای کارگری و همراه با آن جنبش شورایی به سرعت در سراسر روسیه گسترش یافت و شکل های مختلف کنترل کارگری را نیز برقرار کرد.

بعد از پیروزی انقلاب اکتبر، جنبش کنترل کارگری به حیات خود ادامه داد و کوشید به شرایط ویژه اقتصادی در روسیه بحران زده پاسخ دهد. برای مقابله با خطر فلاکت و گسترش گرسنگی و قحطی، دولت سوسیالیستی می بایست به تولید و توزیع مایحتاج اساسی توده ها فوراً سر و سامان می داد. برای این کار، بلشویک ها تنها راه را اتکاء به انرژی و خواست و انگیزه انقلابی توده های کارگر می دیدند. بنابراین کنترل کارگری هدف سامان دهی تولید و توزیع را در بنگاه هایی که کماکان تحت مالکیت خصوصی بودند دنبال کرد. در شرایط از هم گسیختگی اقتصادی دوران ابتدای انقلاب و شرایط جنگ داخلی، این نوع از مدیریت تولید و توزیع (و تنظیم رابطه نسبتاً مستقیم و محلی میان واحدهای تولید کننده مایحتاج اولیه جامعه) هم ضروری بود و هم ممکن. نکته ای که از دید لنین دور نمائید این بود که کنترل کارگری فقط در صورتی می تواند موفق باشد که توسط خط کمونیستی (حزب) رهبری شود و در ارتباط و تحت نظارت نزدیک دولت سوسیالیستی انجام گیرد. بنابراین رهنمودها و شرح وظایف کمیته های کارخانه برای اعمال کنترل کارگری به شکل دقیق و جزء به جزء به روی کاغذ آمد. دامنه اختیارات و وظایف و مقررات این کمیته ها تعیین شد. به علاوه، کارگران کمونیست در اجرای موفق این طرح نقش گرفتند و توسط حزب و دولت به مراکز و واحدهای عمده تولیدی اعزام شدند تا رهبری میدانی را به عهده بگیرند. دولت شوروی برای کمک به کارگران این واحدها، از مرکز کارشناس و متخصص اعزام کرد. با رجوع به طرح لنین که در فاصله اکتبر - نوامبر ۱۹۱۷ نوشته شده، می توانیم محدوده، مفهوم و اهداف کنترل کارگری را از دید لنین بیابیم. (۲) در این طرح، رابطه میان کمیته های کنترل کارگری بنگاه ها که توسط کلیه کارگران و کارمندان انجام می گیرد با دولت و شوراهای محلی کارگران و سربازان و دهقانان مشخص شده است. در تکامل این بحث، لنین بر ادغام وظایف کنترل کارگری در اتحادیه های کارگری، و از این طریق هماهنگی بیشتر این حرکت با نقشه مرکزی اقتصاد سوسیالیستی تأکید کرد.

لنین نیز به تجربه، با مسائل و مشکلاتی که در راه اجرای کنترل کارگری به وجود آمد آشنا شد و کوشید از آنها به درستی جمع بندی کند. او در سال ۱۹۱۸ در مورد وظایف فوری حکومت شوروی چنین نوشت:

“کنترل کارگری را ما به مثابه قانونی معمول داشته ایم ولی این قانون در زندگی و حتی در اذهان توده های وسیع پرولتاریا فقط تازه به زحمت دارد نفوذ می کند....

تا زمانی هم که کنترل کارگری واقعیت نیافته و کارگران پیشرو موجبات یک لشکرکشی پیروزمندانه و بی امان را علیه نقض کنندگان این کنترل و یا کسانی که نسبت به آن لاقیدند فراهم نکرده اند، نمی توان نخستین گام را از کنترل کارگری به سوی سوسیالیسم به پایان رساند....

بدیهی است برای این که طبقه اجتماعی جدید و آن هم طبقه ای که تاکنون در قید ستم بوده و فقر و جهل در هم خردش کرده است بتواند با وضع جدید خو بگیرد، با محیط آشنا شود، به کار خود سر و صورت دهد و سازماندهانی از خود بیرون دهد، هفته ها نه، بلکه ماه های آزرگار و سالها لازمست. روشن است که حزب رهبر پرولتاریای انقلابی نمی توانست واجد تجربه و آموختگی موسسات سازمانده بزرگی شود که برای میلیونها و ده ها میلیون افراد کشور در نظر گرفته شده است. دگر سان کردن آموختگی های قدیمی هم که تقریباً آموختگی های منحصر تبلیغاتی است، کاری است بس طولانی. ولی هیچ چیز محالی در اینجا وجود ندارد. اگر ما لزوم تحول را روشن ببینیم و برای عملی کردن آن عزم راسخ داشته باشیم و در تعقیب هدف عظیم و دشوار خود پیگیر باشیم، آن را عملی خواهیم کرد...“ (۳)

نئین معتقد بود که طبقه کارگر در شوروی باید توانایی اداره اقتصاد جامعه نوین را کسب کند. باید این کار را یاد بگیرد چون به علت شرایطی که در جامعه کهن داشته چنین کاری را بلد نیست. کارگران باید گام به گام این کار را در محیط کار خود تمرین کنند. تا زمانی که کارگران در این مسیر تربیت نشوند، بورژوازی و متخصصان اقتصادی اش کماکان از امتیازاتی در عرصه تولید و توزیع برخوردار خواهند بود و همین امتیازات را به اهرم قدرت طبقه خویش تبدیل می کنند. بنابراین پایه و محرک اصلی نئین در طرح بحث کنترل کارگری یک مساله سیاسی و ایدئولوژیک بود: تربیت طبقه کارگر در جهت تبدیل شدن به اداره کننده جامعه.

در این میان نکته ای که معمولاً در بحث های کنونی از نظر دور داشته می شود، اما در واقع یکی از مشغله های مهم ذهنی و عملی مارکس و دیگر رهبران انقلابات کارگری بود، قشر بندی درون طبقه کارگر از نظر آگاهی طبقاتی و نوع عمل و تشکل متناسب با آن است. به همین خاطر است که ما در آثار این رهبران با واژه هایی نظیر ”پیشاهنگ“، ”پیشرو“ و ”آگاه“ روبرو می شویم. وقتی که ما از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر صحبت می کنیم، از ابتدا این کل طبقه نیست که دولت کارگری را به دست می گیرد و جامعه را سازمان می دهد. بین قشر پیشرو و حزب پیشاهنگ طبقه کارگر با بدنه گسترده طبقه کارگر فاصله ای عینی وجود دارد. تلاش برای محکم کردن رشته های پیوند تنگاتنگ درونی میان حزب و طبقه، تلاش برای بالا بردن سطح آگاهی کل طبقه، تلاش برای درگیر کردن بخش های هر چه وسیعتری از کارگران و توده های تحت ستم و استثمار در اداره امور جامعه، وظیفه همیشگی و حیاتی دولت کارگری است. شرایط بحران و اعتلای انقلابی، موجی از آگاهی و انگیزه و شور و شوق برای انجام این کارها را به شکل گسترده در توده های کارگر و بقیه زحمتکشان و ستمدیدگان دامن می زند.

البته در پراتیک کنترل کارگری در جامعه سوسیالیستی، تضادهایی وجود دارد که از آنها گریزی نیست و فقط به کنترل کارگری هم محدود نمی شود: تضاد میان بخش مسلط دولتی با بخشهای تعاونی و خصوصی و نیمه خصوصی؛ تضاد میان تصمیمات و برنامه ریزی مرکزی با تصمیمات و منافع واحدهای پیرامونی؛ تضاد میان منافع طبقه کارگر به مثابه یک کل با منافع فوری ای که خصلت خرده بورژوازی و بورژوازی دارند. در چارچوب همین بحث، کنترل کارگری در کارخانه و برنامه ریزی ها و تصمیم گیری ها و عملکردهای خواه ناخواه با برنامه ریزی مرکزی و طرح های بلند مدت تضادهایی پیدا می کند. آنچه در یک سطح محدود و محلی و پیرامونی، عمده و دارای اولویت به حساب می آید در سطح سراسری می تواند عمده نباشد. بنابراین تشخیص این تضاد و مهمتر از آن، تلاش برای حل دیالکتیکی تضاد یک وظیفه دائمی در این عرصه است. در شوروی نیز این تضاد ظاهر شد. به گفته نئین:

”سرمایه داری یک سلسله سازمان های توده ای (شرکت های مصرف) را برای ما به میراث گذاشته است که قادرند انتقال به حساب و کنترل توده ای را در امر توزیع محصولات تسهیل کنند... فرمانی که چند روز پیش درباره شرکت های مصرف صادر شده پدیده فوق العاده مهمی است...“

این فرمان سازشی است با تعاونی های بورژوازی و تعاونی های کارگری که بر نقطه نظر بورژوازی باقی هستند... نمایندگان موسسات نامبرده نه فقط در بحث و مذاکره در اطراف این فرمان شرکت داشتند بلکه عملاً هم حق رای قاطع به دست آوردند، زیرا قسمت هایی از فرمان که با مخالفت قطعی این موسسات روبرو شد، حذف شد.“ (۴)

این را هم بگوییم که کنترل کارگری در شوروی به یکی از مسائل مبارزه حاد طبقاتی در سالهای اولیه انقلاب تبدیل شد و حتی به اشعاب گرایش های معینی از حزب بلشویک و دولت سوسیالیستی و درگیری های آنتاگونیستی میان بلشویک ها و مخالفانشان (آنارشویست ها و آتارکو سندیکالیست ها و "اپوزیسیون کارگری") دامن زد. البته این بخشی از تصویر بزرگتر تضادهای حاد طبقاتی در دوران جنگ داخلی بود و تضاد میان دولت نوپای پرولتاریای جوان با جریانهای گوناگون بورژوایی و خرده بورژوایی را منعکس می کرد.

نکته دیگر در مورد کنترل کارگری در شوروی و اولین تجربه سوسیالیسم اینست که رهبران بلشویک منجمله لنین در عین حال که طرح کنترل کارگری را با یک هدف ایدئولوژیک و سیاسی معین که بالاتر به آن اشاره شد جلو گذاشتند، اما وظایف کمیته های کارخانه و نقش کنترل کارگری را بیشتر در عرصه اقتصاد و با تمرکز بر مسائل تولید و توزیع تعریف کردند. در بحث های آنان، حرفی از وظایف ایدئولوژیک و سیاسی و فرهنگی و مبارزه بر سر این مقولات در کمیته های کارخانه و تحت کنترل کارگری نیست. این در حالی است که در تجربه پیشرفته تر چین سوسیالیستی، پیشبرد مباحث سیاسی، ایدئولوژیک، فرهنگی و تنوریک در کمیته های کارگری یک جزء لاینفک از مقوله برنامه ریزی و تصمیم گیری بر سر تولید و توزیع و تلاش برای هماهنگی اقدامات محلی و پیرامونی با برنامه ریزی های مرکزی بود. این اختلاف درک شاید تا حد زیادی نتیجه جدا کردن غیر دیالکتیکی مقوله ایدئولوژی و سیاست از تولید و برنامه ریزی اقتصادی در دیدگاه رهبران بلشویک باشد. مثلا ما در همان دوران در شوروی استفاده از مدیریت تک نفره در واحدهای تولیدی یا سیستم قطعه کاری در نظام دستمزدها و بالاخره پیروی از سیستم تیلور در سازماندهی کار و تکنیک در محیط کارخانه را شاهد بودیم. این تدابیر ظاهرا شتاب و جهشی به افزایش تولید و بهره وری کار می بخشید، اما بر ایدئولوژی و نگرش و ذهن و جسم طبقه کارگر و حزب و دولت سوسیالیستی تأثیرات منفی بر جای می گذاشت؛ مانع از شکل گرفتن و رشد مناسبات نوین در میان انسانهای درگیر کار می شد؛ از خود بیگانگی را تقویت می کرد. اگر می خواهید معنی ملموس تأثیر سیستم تیلور بر جسم و روح کارگر را بفهمید می توانید صحنه ای از فیلم معروف "عصر جدید" اثر چارلی چاپلین را به یاد بیاورید. آنجا که کارگران را در حال کار زنجیر وار در صحن کارخانه نشان می دهد. در آن صحنه، سلطه کار 'مرده بر کار زنده، هوشیارانه به نمایش درآمده است. به وضوح می بینیم که سرمایه داری با به کار گیری سیستم تیلور چگونه کارگر را هر چه بیشتر به مهره ای از یک ماشین بزرگ تبدیل می کند. در اینجا فقط برای جلب توجه شما به نوع نگرش رهبری حزب بلشویک به این مساله، جملاتی از دو مقاله لنین را نقل می کنیم:

"آخرین کلام سرمایه داری در این مورد (طرز کار کردن) یعنی سیستم تیلور، مانند تمام ترقیات سرمایه داری، آمیزه ای است از درنده خویی ظریف کاری شده استثمار بورژوایی و یک سلسله از گرانباترین دستاوردهای علمی در امر تحلیل حرکات مکانیکی در رشته کار و حذف حرکات زائد و ناراحت و به وجود آوردن صحیح ترین شیوه های کار و معمول کردن بهترین سیستم های حساب و کنترل و غیره. جمهوری شوروی به هر قیمتی شده باید تمام دستاوردهای گرانبهای علم و فن را در این رشته اقتباس کند.... باید در روسیه موجبات بررسی و تدریس سیستم تیلور، آزمایش منظم و انطباق آن را فراهم ساخت." (۵)

و این که:

"در ابتدای کار، برای ما فرهنگ واقعی بورژوایی هم کافی است. فقط همینقدر باشد که ما در ابتدای کار بتوانیم بدون بدترین انواع فرهنگ دنیای ماقبل بورژوایی یعنی فرهنگ دیوانی و ارباب رعیتی و غیره کار خود را پیش ببریم. در مسائل فرهنگ، شتابزدگی و ولنگ و بازی از همه چیز زیانبخش تر است." (۶)

در مقابل، در چین سوسیالیستی، روش های سازماندهی کار و مدیریت به موضوع مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی در حزب و در میان کارگران تبدیل شد. مساله برنامه ریزی به عنوان مساله ای در ارتباط تنگاتنگ با ایدئولوژی مطرح شد. یعنی هدف، دیگر صرفا تحقق برنامه تولیدی نبود. بلکه هزینه ها و آسیب های اجتماعی بزرگتر، نظیر از خود بیگانگی کارگر، ضربه خوردن به سلامت کارگر و تخریب محیط زیست مد نظر قرار گرفت. بدون بحث و مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی نمی شد نحوه نگاه به این

موضوعات را که تا آن زمان، مشکلاتی مجزا از تولید و دارای اهمیت درجه دوم تلقی می شدند عوض کرد. بدون مبارزه برای ترویج و فراگیر کردن فرهنگ نوین پرولتری نمی شد فرهنگ خدمت به مردم را به هدف فرایند تولید و هدف کارگران تبدیل کرد و به جای فرهنگ کسب سود بیشتر و منافع شخصی و گروهی نشانند. بدون بحث و مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی نمی شد به این درک رسید که بازدهی یا سودآوری این یا آن کارخانه را نباید اصل قرار داد؛ هزینه و سود را نباید بر مبنای برگشت پولی فوری تعیین کرد. البته ابتکار عمل و نوآوری های کارگران می توانست به طور موقت برخی مشکلات را در زمینه تولید ایجاد کند. اما این سوال مطرح شد که آیا به بهانه کردن اهداف برنامه تولیدی، می باید ابتکار عمل کارگری را خفه کرد؟ در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰، تجربه عمومی در کارخانه های چین این بود که وقتی کارگران طرحی جدید و روش های تولیدی نوآورانه ای را به اجرا می گذاشتند، اغلب توسط مدیران مواخذه و تنبیه می شدند. مدیران می ترسیدند که چنین نوآوری هایی در روش های مرسوم کار اخلاص کرده، مانع از آن شود که کارخانه آنها کمیت مقرر شده در برنامه را تولید کند. می ترسیدند که کاهش تولید باعث شود دولت به آنها نمره پایینتری بدهد. بحث هایی که اوایل دهه ۱۹۶۰ بر سر قوانین و مقررات کاری در بزرگترین مجتمع صنعتی چین (فولاد آئشان) در گرفت و به ارائه منشوری از سوی کارگران انجامید که مخالف منشور تقلیدی از کارخانات شوروی بود، نخستین جوانه مبارزه آگاهانه در این زمینه بود. سپس در از میانه دهه ۱۹۶۰، نگاه نادرست نسبت به اجرای اهداف مقرر شده در برنامه مورد نقد قرار گرفت و دیدگاه تحقیر آمیز نسبت به کارگران زیر ضرب رفت. در نتیجه، فضایی ایجاد شد که کارگران به کنترل آگاهانه و انقلابی کارگری تشویق شدند و از روش های مرسوم در سازماندهی کار و تولید گسست کردند. این رویکرد، درازمدت موجب رشد تولید هم شد. (۷)

به عنوان نتیجه گیری: کنترل کارگری در جوامع سوسیالیستی به پشتوانه و در ارتباط با قدرت سیاسی طبقه کارگر میسر شد و به اجراء درآمد. بدون وجود قدرت سیاسی طبقه کارگر، امکان پیاده کردن کنترل کارگری در تولید و توزیع قابل تصور نیست. آموزش توده های کارگر در زمینه اداره جامعه سوسیالیستی نیز فقط می تواند با پشتوانه یک دولت سوسیالیستی و در فضای انقلابی جامعه نوین و از بند رها شده انجام بگیرد.

کنترل کارگری در دوران اعتلا و بحران انقلابی

در سال های متعاقب انقلاب اکتبر، موجی از مبارزات رزمنده کارگری تحت رهبری و تاثیر نیروهای کمونیست در کشورهای مختلف اروپایی به پا خاست. این مبارزات تا سطح قیام های مسلحانه در آلمان و مجارستان پیش رفت که توسط حکومت بورژوازی به خون کشیده شد. اما در منطقه شمالی ایتالیای دهه ۱۹۲۰ جنبش ایجاد شوراها و اشغال کارخانه ها اتفاق افتاد. این جنبش پاسخ توده های کارگر به بحران اقتصادی و فشارها و اجحافات کارفرمایان بود. آنان در مقابل خطر اخراج و گرسنگی، کارفرمایان را از کارخانه اخراج کرده، یا گروگان گرفته و صحن کارخانه را به اشغال خود در می آوردند. جناحی از دولت سرمایه داری در مواجهه با خیزش کارگری و برای خالی کردن شانه نظام خود از زیر بار بحران، در مجلس پیشنهاد "مشارکت کارگری" در امر برنامه ریزی اقتصادی را داد. آنتونیو گرامشی از رهبران حزب کمونیست ایتالیا در دهم فوریه ۱۹۲۱ به تحلیل از این موقعیت ویژه و اهداف بورژوازی از این طرح پرداخت و چنین نوشت:

"بورژوازی برای تقسیم مسئولیت خود و شریک کردن نیروی دیگری در وظیفه تضمین و توسعه شرایط زندگی توده ها، حاضر است خود را تحت کنترل و نظارت قرار دهد. از نظر بورژوازی بسیار مفید است که ضامنی نظیر پرولتاریا بیاید و در مقابل توده ها شهادت بدهد که هیچکس مسئول ویرانی اقتصادی کنونی نیست. و وظیفه همگان است که صبورانه تحمل کنند و سخت کار کنند و منتظر ترمیم شکاف ها و ساختن یک بنای جدید بر ویرانه های امروز بنشینند." (۸)

گرامشی تلاش کرد با استفاده از ضعف طبقه حاکم و عقب نشینی هایش، جنبش اشغال کارخانه ها را با بحث کنترل کارگری پیوند بزند و از شرایط بحران نظام در جهت تقویت و تربیت صفوف طبقه کارگر، متشکل شدن طبقه و تشدید مبارزه طبقاتی استفاده کند. به گفته او طبقه کارگر در شرایط اعتلا و بحران انقلابی می تواند بر سر مساله کنترل تولید و اداره کارخانه وارد یک مبارزه سیاسی با بورژوازی شود. هدف از این مبارزه، کسب رهبری طبقاتی توده مردم است. گرامشی بر این باور بود که:

”اگر طبقه کارگر در این میدان، رضایت و اعتماد مردم را جلب کند می تواند دولت را بسازد و نهادهای حکومتی را با شرکت همه طبقات ستمدیده و تحت استثمار سازمان دهد.“ (۹)

در عین حال، گرامشی می گفت که:

”مبارزه بر سر کنترل، در پارلمان انجام نمی گیرد بلکه یک مبارزه انقلابی توده ای و فعالیت تبلیغی و سازماندهی توسط حزب کمونیست است. طبقه کارگر باید از طریق این مبارزه، هم به لحاظ معنوی و هم سازمانی نسبت به استقلال و شخصیت تاریخی خود آگاه شود... این اولین مرحله مبارزه، نبردی است برای یک شکل معین از سازماندهی. این شکل فقط می تواند شورای کارخانه و به طور سراسری نظام مرکزی شوراهای کارخانجات باشد. نتیجه کار باید تاسیس شورای سراسری طبقه کارگر باشد که در همه سطوح از کارخانه تا شورای شهر و شورای ملی منتخب کارگران هستند. شیوه این کار توسط قانونی معین می شود که نتیجه تصمیم طبقه کارگر است، نه توسط پارلمان ملی و قدرت دولتی. این مبارزه باید طوری جلو برود که توده عظیم اهالی بفهمند همه مشکلات موجود در دوره تاریخی کنونی، از مشکل نان و مسکن گرفته تا برق و پوشاک فقط زمانی می تواند رفع شود که همه قدرت اقتصادی و بنابراین همه قدرت دولتی به طبقه کارگر واگذار شود.“ (۱۰)

تجربه ایتالیا ناموفق ماند. جنبش اشغال کارخانه ها که با مخالفت سوسیال دمکراتها روبرو بود، بعد از مدتی فروکش کرد و کنترل کارگری عملاً نتوانست در شرایط بحران و اعتلای دهه ۱۹۲۰ پا بگیرد. جناحی از بورژوازی با شکل دهی به جنبش فاشیستی به بحران پاسخ گفت و حزب کمونیست و جنبش کارگری را به شدت سرکوب کرد. به نظر می آید یک اشکال یا کمبود در نگرش گرامشی و همفکرانش کم بها دادن یا بی توجهی به مساله قدرت نظامی و قهر در اعمال سلطه طبقاتی بود. تاکید به جنبش رزمنده کارگران که در شکل اشغال کارخانه ها بروز می یافت، و تبلیغ این درک که در دوران بحران و اعتلای انقلابی می توان با گذر از اشغال به کنترل کارگری، پایه های قدرت را به زور از دست بورژوازی خارج کرد و با تشدید بحران، قدرت سیاسی را به چنگ آورد، عملاً نقشی برای ارتش در مرکز دولت موجود و نیز نقشی برای نیروی نظامی طبقه کارگر برای در هم شکستن ماشین دولتی قائل نیست. می توان گفت که گرامشی به نوعی تبلیغ کسب قدرت از جانب طبقه کارگر را به شکل وارونه مطرح می کرد. او می خواست توده ها را با این شعار به ضرورت کسب قدرت سیاسی برساند که: ”قدرت اقتصادی باید در دست طبقه کارگر باشد تا مشکلات موجود حل شود.“ اما در واقعیت، تحت نظام سرمایه داری، تضادها و محدودیت هایی در راه کنترل همه جانبه کارگری بر تولید و توزیع وجود دارد. مشخصاً اینکه، بورژوازی (حتی در شرایط ضعف و بحران نظام سرمایه داری) بر آن نوع کنترل کارگری که تحت رهبری کارگران آگاه و انقلابی انجام گیرد، گردن نمی گذارد. در این جا باید به خصلت موقتی و گذرای دوره های بحران و اعتلاء هم اشاره کنیم که کنترل کارگری را به پدیده ای قسمی و موقتی تبدیل می کند و راه تحقق شعار ”همه قدرت اقتصادی به دست کارگران“ را می بندد.

اما آنچه از بحث های گرامشی در مورد کنترل کارگری می توان آموخت اینست که این مقوله در دوران حاکمیت بورژوازی فقط می تواند به شکل قسمی و موقتی در دوره های خاص بحران و اعتلای انقلابی شکل بگیرد. بحث کنترل کارگری و مبارزه بر سر آن در شرایط بحران انقلابی می تواند ابزاری باشد برای دامن زدن به ابتکار عمل مبارزاتی توده های وسیع کارگر، به میدان کشاندن قشرهای عقب مانده تر کارگران، و بالا بردن روحیه اعتماد به نفس کارگران در سطحی گسترده تر از شرایط عادی.

در بحث از کنترل کارگری می باید به نظرات لنون ترنسکی هم رجوع کنیم. ترنسکی با توجه به تجربه انقلاب اکتبر، بر شکل گیری این حرکت در شرایط ویژه تاکید می گذاشت. به گفته او:

”وقتی که می‌گوییم کارگران کنترل دارند یعنی مالکیت و حق حکمرانی در دست سرمایه‌داران باقی مانده است. پس این وضعیت، جنبه‌ای متناقض دارد. چون که یک موقعیت بینابینی اقتصادی ایجاد می‌کند. هدف از این کنترل، ارضای معنوی کارگران نیست. بلکه آنان عملاً می‌خواهند تولید و عملکردهای تجاری کارخانه را تحت نفوذ خود درآورند. بنابراین کنترل کارگری در شکل گسترده‌اش نوعی قدرت دوگانه در کارخانه و بانک و شرکت تجاری را شامل می‌شود.“ (۱۱)

ترتسکی در عین حال که از امکان پیشبرد کنترل کارگری تا سطح برقراری قدرت دوگانه در موسسات اقتصادی صحبت می‌کرد، اما به همفکرانش گوشزد می‌کرد که:

”برای این که شرکت کارگران در مدیریت تولید ادامه دار و با ثبات و «عادی» باشد، باید بر همکاری مبتنی باشد و نه بر مبارزه طبقاتی.... چنین همکاری‌ای به معنی کنترل کارگری بر سرمایه نیست بلکه تبعیت بوروکراسی کارگری از سرمایه است. کنترلی که شورای کارخانه اعمال می‌کند فقط بر اساس مبارزه طبقاتی امکان‌پذیر است، نه همکاری طبقاتی.“ (۱۲)

او این سوال را جلو گذاشت که:

”کدام رژیم دولتی با کنترل دولتی بر تولید خوانایی دارد؟“
و پاسخ داد:

”روشن است که قدرت هنوز در دست کارگران نیست.... بنابراین بحث از کنترل کارگری در رژیم سرمایه‌داری و تحت قدرت بورژوازی است. روشن است وقتی که بورژوازی به شدت اعمال قدرت می‌کند هرگز از قدرت دوگانه در کارخانه خوشش نمی‌آید. بنابراین کنترل کارگری فقط در شرایطی عملی است که تغییرات شدیدی در تناسب قوای موجود به ضرر بورژوازی و دولتش به وجود آید.

کنترل را فقط به زور می‌توان به بورژوازی تحمیل کرد. اعمال زور از جانب پرولتاریایی که در مسیر در هم شکستن قدرت موجود قرار گرفته که مالکیت بر ابزار تولید نیز جزئی از همین قدرت است.

بنابراین وضعیت کنترل کارگری به خاطر خصلتش، موقتی و گذرا است و فقط می‌تواند بر دوره بحران دولت بورژوازی و تعرض پرولتاریا و عقب نشینی بورژوازی باشد. یعنی در دوره حاد و نزدیک به فرجام انقلاب.“ (۱۳)

اما نکته بحث برانگیزی که در نظرات ترتسکی پیرامون کنترل کارگری وجود دارد، درک خودبخودی است که از مساله شکل‌گیری قدرت دوگانه سیاسی در کل جامعه و نیز از مساله حرکت طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی ارانه می‌دهد. او می‌نویسد:

”اگر بورژوازی دیگر کارفرما نباشد، یعنی اگر نتواند به طور کامل بر کارخانه حکام باشد، معنایش اینست که در دولت خودش هم دیگر کاملاً حاکم نیست. بنابراین قدرت دوگانه در کارخانه مطابق با وضعیت قدرت دوگانه در عرصه دولت است.“ (۱۴)

این نتیجه‌گیری، الزامی نیست. یعنی ضعف و شکاف و بحران در دولت طبقه سرمایه‌دار می‌تواند زمینه‌ساز برای اعمال کنترل کارگری در این یا آن بنگاه اقتصادی فراهم کند؛ ولی یک قدرت سیاسی بدیل حتی به شکل نطفه و جوانه در کنار دولت موجود شکل نگیرد. این وضعیت را برای مثال در دوره ابتدایی انقلاب ۱۳۵۷ ایران دیدیم. در ادامه، ترتسکی درک نادرستی از محدوده تکامل جنبش خودبخودی طبقه کارگر ارانه می‌کند:

”اکثریت طبقه کارگر تحت تاثیر بحران، بیکاری و قراردادهای چپاول‌گرانه سرمایه‌داری ممکنست قبل از این که به کسب انقلابی قدرت متقاعد شود، آماده نبرد برای نابودی قراردادهای محرمانه تجاری و کنترل بانکها و امور تجاری و تولید شود.“ (۱۵)

تا اینجا بحث درست است؛ اما در ادامه می‌خوانیم که:

”پرولتاریایی که به مسیر کنترل کارگری بر تولید بیفتند، به ناگزیر به جاده کسب قدرت و به دست آوردن ابزار تولید کشیده خواهد شد.“ (۱۶)

هیچ ناگزیری در این مساله وجود ندارد. طبقه کارگر، وظیفه کسب قدرت را فقط از مساله تولید و ملزومات کنترل و مدیریت تولید نتیجه نخواهد گرفت. کشیده شدن طبقه کارگر به جاده کسب قدرت، به شکل مکانیکی و محدود، هم سنگ با به دست آوردن ابزار تولید نیست. گام نهادن طبقه کارگر در جاده کسب قدرت یعنی آگاه شدن طبقه از نظر سیاسی، و پذیرش و به اجراء گذاشتن استراتژی و برنامه انقلابی‌ای که حزب پیشاهنگش در مقابل کل جامعه قرار داده است. درکی که در عبارت ”آگاه شدن و پذیرش و

به اجراء گذاشتن“ فشرده می شود متفاوت از درکی است که ترستی در قالب عبارت “متقاعد شدن به کسب انقلابی قدرت” بیان کرده است.

به علاوه ترستی از کنترل کارگری به عنوان “مدرسه اقتصاد برنامه ریزی شده” نام می برد. اشاره او به نقش تربیتی کنترل کارگری در زمینه اقتصاد برنامه ریزی شده (سوسیالیستی) تا حدی جنبه بزرگ نمایانه دارد. واقعیت اینست که اگر کنترل کارگری صرفاً به عنوان یک حرکت خودجوش و بدون هدایت خط کمونیستی مطرح شود، چارچوب آموزش اقتصادی کارگران از حساب و کتاب های بورژوازی و برخی تعلیمات فنی در زمینه بودجه و دخل و خرج و بازار فراتر نخواهد رفت. این نکته ای است که در بحث ترستی مورد توجه قرار نگرفته است.

به عنوان نتیجه گیری: کنترل کارگری تحت حاکمیت سرمایه داری، فقط می تواند به شکل محدود و موقت انجام شود و به علت تعارض آشکار با اهداف و برنامه های سرمایه داری به هر شکل (به زور و یا به علت فروکش جنبش توده ای و اعتلای انقلابی) کنار زده خواهد شد. تجربه کنترل کارگری می تواند فرصتی باشد، نه برای عقب نشاندن گام به گام طبقه حاکمه از این راه و گرفتن قدرت از دست او، بلکه برای تقویت و تحکیم همبستگی کارگران بر پایه نگرش و خط ایدئولوژیک و سیاسی پرولتری و کمک به استراتژی انقلابی کسب قدرت سیاسی. استفاده کردن یا نکردن از این فرصت، بستگی به خط و نگرشی دارد که حرکت کنترل کارگری را در عمل رهبری می کند. به همین خاطر، کنترل کارگری هم می تواند رفرمیسم را تقویت کند و هم به پیشرفت خط انقلابی بینجامد.

کنترل کارگری در تجربه انقلاب ۵۷ ایران

اوضاع انقلابی در سال ۱۳۵۷ و دو سه سال بعد از آن، به خلاء مدیریتی در واحدهای بزرگ تولیدی انجامید. مدیریت سابق (خصوصی و دولتی) یا از کشور فراری شده بودند و یا از کار برکنار. بعضی از شرکت ها که مدیریت خارجی داشتند نیز عملاً به حالت تعطیل در آمده بودند. به طور کلی، حالت رکود و ورشکستگی و تعطیلی در بسیاری از این واحدها به چشم می خورد. مشکلاتی مانند تامین مواد اولیه برای راه اندازی کارخانه ها نیز وجود داشت. اما بخش اصلی نیروهای تولیدی، یعنی کارگران حی و حاضر بودند و روحیه انقلابی و اعتماد به نفس بالایی داشتند. بخش عمده متخصصان و کارمندان هم در کشور مانده بودند. خیزش انقلابی مردم که کارگران نیز جزئی از آن بودند در عمل شکلی از اشغال کارخانه ها را پدید آورد. و کارگران بدون اینکه با بحث مدون و تئوری مشخصی سر و کار داشته باشند، عملاً درگیر پدیده کنترل کارگری شدند. آنچه از آن تحت عنوان جنبش شورایی ۵۸-۱۳۵۷ یاد می شود، در جهت کنترل کارگری در شرایطی که دولت سرمایه داری هنوز پا بر جا است اما بحران و اعتلای انقلابی بر جامعه حاکم است، حرکت کرد. یعنی کارگران برای اینکه کارخانه شان دوباره به کار بیفتد و بتوانند کار کنند، در صدد رتق و فتق امور کارخانه برآمدند. با معذود مدیران و متخصصان باقیمانده وارد بحث و جدل و مبارزه بر سر افشای اسرار مدیریت سابق و فساد و اجحافات گذشته، ضرورت اتخاذ شیوه های مدیریتی جدید، چگونگی تامین مواد اولیه، عقد قراردادهای جدید و تنظیم مناسبات با دولت شدند. در این زمینه می توان به تجربه کارخانه ها و مجتمع های صنعتی بزرگ نظیر صنعت نفت و شرکت های پیمانکاری تابعه اشاره کرد (به ویژه آنها که در مشارکت با سرمایه های امپریالیستی فعالیت می کردند) و حرکت عملی کارگران برای اعمال شکل هایی از کنترل کارگری را مورد بازبینی و بررسی قرار داد. در این تجربه، کارگران بر سر مسائلی نظیر بهبود فنون تولیدی، کاهش هزینه های اداری شرکت و باج ندادن به شرکت های امپریالیستی طرف قرارداد، با مقامات دولت جدید و افراد باقی مانده از مدیریت سابق درگیر می شدند و راه حل ها و ابتکارات خود را که کاملاً هم عملی بود، جلو می گذاشتند. همین طور می توانیم به تجربه سندیکای کارگران پروژة ای آبادان رجوع کنیم که در مواردی نظیر عقد قراردادهای کار دست به مداخله و ابتکار عمل می زد. به طور کلی در سال ۱۳۵۸، بخش مهمی از تلاش های کارگران رنگ و بوی سیاسی (ضد رژیم

سابق و ضد امپریالیستی) به خود گرفته بود. و البته مقابله با فشارهای حاکمیت جدید بر طبقه کارگر، حمایت های آشکار و پنهانش از سرمایه داران و اقداماتی که برای سر و سامان دادن به نظام بحران زده ارتجاعی به عمل می آورد، در دستور کار شوراهای کارگران و حرکت کنترل کارگری قرار داشت.

آنچه عمدتاً باعث از بین رفتن شوراهای اصیل کارگری و برجیده شدن همان سطح محدود از کنترل کارگری در ایران شد، سرکوب شدید و خونین از جانب حاکمیت اسلامی بود و بر با شدن جنگ ایران و عراق که برای قبضه کردن کامل قدرت در همه عرصه ها و اعمال مرکزیت در حیطه اقتصاد، توجیه و بهانه در اختیار دولت سرمایه دار گذاشت و بخش های بزرگی از جامعه را برای مدتی قانع کرد. عروج ضد انقلاب جدید در راس جامعه، بعد از مدتی، فروکش اعتلای انقلابی را علیرغم تداوم بحران به دنبال داشت. بدین ترتیب، زمینه عینی کنترل کارگری از میان رفت.

به عنوان نتیجه گیری: تجربه طبقه کارگر در ایران در زمینه کنترل کارگری هم مهر تاییدی است بر امکان به راه افتادن این حرکت در شرایط بحران و اعتلای انقلابی؛ و هم نشانه ای است از موقتی و قسمی بودن این پدیده. این دو نکته در مورد تشکل های سیاسی و اقتصادی توده ای کارگران که همراه با کنترل کارگری به وجود آمدند و رویاروی نظام حاکم و حاکمان جدید قرار گرفتند نیز صدق می کند.

طرح های کورپوراتیویستی (ادغام گرایانه) تحت عنوان کنترل کارگری

در چند دهه اخیر، بحث کنترل کارگری از یک زاویه دیگر (با اهداف اساساً سیاسی) از سوی دولت های بورژوازی نیز مطرح شده است. این در واقع، همان سیاستی است که از آن تحت عنوان کورپوراتیویسم یا مشارکت دادن و ادغام کردن بخش هایی از جامعه در فرایند پیشبرد سیاست های طبقه حاکم یاد می شود. شاید اولین نمونه مشهور این کار را (البته بعد از طرح ارائه شده به مجلس ایتالیا که مورد نقد گرامشی قرار گرفت) میتوان در یوگسلاوی دوران تیتو پیدا کرد. دولت یوگسلاوی نام این برنامه را خودگردانی گذاشته بود. از نظر ایدئولوژیک و سیاسی، یوگسلاوی تیتو کماکان به نقاب سوسیالیستی نیاز داشت. در عین حال تلاش می کرد "سوسیالیسم" خود را به عنوان چیزی متفاوت و دمکراتیک تر از نظام حاکم بر بلوک شوروی تصویر کند. سیستم خودگردانی به دولت اجازه می داد، بخشی از کارگران را به بوروکرات های کارگری و صاحب امتیاز تبدیل کند و یک پایگاه با ثبات برای خود در مراکز کار ایجاد کند. در شرایطی که ارتباطات اقتصادی یوگسلاوی با بلوک غرب رو به افزایش بود و فشار بلوک شوروی بر آنها نیز افزایش می یافت، این نوع از سازماندهی کار می توانست از لحاظ مشروعیت سیاسی و تحکیم ایدئولوژی طبقه حاکمه در جامعه کارساز باشد. و همزمان با تبلیغ و تحسین بورژوازی غرب که از نظر سیاسی و ایدئولوژیک به دنبال تضعیف و ضربه زدن به الگوی شوروی بود روبرو شود. این طرح به مراتب موثرتر از شیوه هایی نظیر "سهیم کردن کارگران در سود کارخانه ها" بود که از سوی حکومت شاه در ایران جلو گذاشته شد. البته ناگفته نماند که شاه هم تا حدی به کارایی سیستم خودگردانی در یوگسلاوی پی برده بود و از آن تعریف می کرد.

اگر بخواهیم بحث کورپوراتیویسم را در یک چارچوب بزرگتر قرار دهیم و به جوهر آن یعنی کنترل ایدئولوژیک و سیاسی نیروی کار (که هیچ ربطی به کنترل کارگری ندارد) بپردازیم، حتی می توان گفت که سیاست «سه جانبه گرای» تحت مدیریت سازمان جهانی کار نیز در همین چارچوب می گنجد. با این تفاوت که این سازمان در پی سازماندهی یک کورپوراتیویسم جهانی است و تشکیل قشر ممتاز و بورژوا زده کارگری را در مقیاس جهانی تقویت و تشویق می کند. البته در مواردی نظیر جمهوری اسلامی که سیاست

اش تا به امروز سرکوب هر شکلی از تشکل غیر حکومتی کارگران بوده، و طرح های ضد کارگری اش را از طریق تشکل های سرکوبگر و رسوایی نظیر خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار پیش می برد، کورپوراتیویسم کارگری جان نگرفته است.

اما در ونزولای هوگو چاوز این طرح جایگاه مهمتر یا حداقل پر سر و صداتری را به خود اختصاص داده است. مطالعه چند نمونه برجسته و به اصطلاح "گل سرسید" کمیته های کنترل کارگری در ونزولا به روشنی ماهیت و منظور از این اقدام را به ما نشان می دهد. در شرایط ویژه و پر تلاطمی که بعد از به قدرت رسیدن چاوز در سال ۱۹۹۸ و سپس کشمکش های میان جناح وی با آن بخش از بورژوازی که شریک و تحت الحمایه امپریالیسم آمریکا است، چرخ بسیاری از کارخانه ها از کار افتاد. بخشی از سرمایه داران خصوصی سرمایه های خود را از کشور خارج کردند و کارگران در معرض بیکاری قرار گرفتند. در صفوف طبقه کارگر نیز یک انشعاب سیاسی صورت گرفت. برای مثال بخش بزرگی از کارگران صنعت نفت ونزولا که نقش محوری در اقتصاد دارد در اعتصاب بزرگی که در سال ۲۰۰۳-۲۰۰۲ برای کنار زدن چاوز به راه افتاده بود شرکت کردند. بعد از شکست این اقدام که از پشتیبانی آمریکا برخوردار بود، حکومت در صنعت نفت دست به یک تصفیه سیاسی زد و ۱۸۰۰۰ نفر از ۶۲۰۰۰ کارگر شرکت نفت را اخراج کرد. حکومت چاوز به ایجاد کمیته های کارگری طرفدار خود در کارخانه ها پرداخت. به موازات این کار، طرح های فقرزدایی با تکیه به پول نفت در برخی محلات فقیرنشین به راه انداخته شد که هدف مرکزی آن جلب پشتیبان برای حکومت بود. اما کمیته های کارگری در کارخانه های عمدتاً متوسطی که بی صاحب رها شده بودند و یا صاحبانشان در صدد فروش آنها بودند، با کمک و پشتیبانی دولت، شکل هایی از مدیریت کارگری یا کنترل کارگری را در مشارکت با دولت به وجود آوردند. تولید از سر گرفته شد. ظاهر قضیه این بود که ابتکار عملی از پایین برای مقابله با خطر بیکاری و رکود اقتصادی صورت گرفته است. اما در واقع، این یک شکل از سازمان دهی شبه نظامی در حمایت از چاوز در مقابل تهدیدهای مخالفان و رقبایش هم بود. برای مثال، در مواردی همین کمیته های کارخانه توسط دولت مسلح شدند و برای در هم شکستن مقاومت و خرابکاری طرفداران جناح رقیب در وزارت نیرو و برق کارخانه ها را قطع می کردند حرکت کردند. یک کار دیگر این کمیته ها، کمک به حکومت در سازماندهی شکل های کمک اجتماعی در محلات پیرامون کارخانه خود بود. یعنی کارگران را در سیستمی شبیه به صدقات و جشن عاطفه ها در ایران سازمان می دادند. و کمیته کارخانه از سود تولیدات خود، دفتر و مداد ارزان می خرید و در محلات فقیرنشین توزیع می کرد. یا اجناس تولید شده را در تعاونی های محلی با قیمت ارزان عرضه می کرد. این اقدامات البته در کوتاه مدت تأثیرات مثبتی برای حکومت چاوز داشته اما با نوسانات ناگزیر در عرصه اقتصاد و شرایطی که ارتباطات ناگزیر با بازار جهانی در زمینه تهیه مواد اولیه و سیستم توزیع و قیمت گذاری بین المللی و رقابت با کالاهای مشابه پدید می آورد، بی ثباتی به این واحدهای تولیدی راه می یابد و اثرات خود را بر جای می گذارد.

در اینجا فرایند ایجاد تعاونی های کارگری در ونزولا و تصویر کلی "کنترل کارگری" در آن کشور را با ذکر چند نمونه به شما نشان می دهیم. در ماه ژوئیه ۲۰۰۵ چاوز از احتمال مصادره ۱۳۶ کارخانه تعطیل شده صحبت کرد. ولی از آنجا که حکومت چاوز از نظر طبقاتی متعهد است در چارچوب حقوقی قانون اساسی بورژوازی و قوانین سرمایه داری فعالیت کند شعار مصادره را کنار گذاشت. بند ۱۱۵ قانون اساسی جدیدی که چاوز به تصویب رسانده، حق مالکیت را تضمین می کند و به دولت فقط در صورتی حق مصادره می دهد که "به نفع عموم یا جامعه" باشد و فقط باید "به شکل بازخرید عادلانه و به موقع" انجام گیرد. بر همین مبنا، حکومت مذاکره بر سر انتقال مالکیت شرکتهای در حال تعطیلی را آغاز کرد. یک سرمایه کلان به بازپرداخت قروض خارجی و به راه انداختن مجدد تولید اختصاص یافت و مالکیت شرکتهای به تعاونی های کارگری انتقال پیدا کرد. دولت اعلام کرد که اول از مدیریت مشترک دولت - کارگران شروع می کنند و رفته رفته سهم دولت کم خواهد شد. این شکل رسمی پدیده "کنترل کارگری" در ونزولا در قالب همکاری و مشارکت دولت با بخشی از کارگران است. اما محتوای این پدیده و نتایجش را باید با نگاهی نزدیکتر به نمونه ها دریافت.

در یک بنگاه دولتی تولید آلومینیوم که «آلکازا» نام دارد و ۲۷۰۰ کارگر را در برمی گیرد، از سال ۲۰۰۴ یک تعاونی تحت مدیریت مشترک کارگران با دولت تشکیل شد. سهم دولت در این تعاونی در حال کاهش است، اما رئیس این نهاد از کارکنان آلکازا نیست! او تنها کسی است که از خارج شرکت آمده و نماینده دولت است. این شخص طی مصاحبه ای ادعا کرده که حضور او ضامن موفقیت در گذار به مناسبات "سوسیالیستی" است. به ادعای او فرق سوسیالیسم در ونزونلا با شوروی در اینست که در آنجا همه چیز ملی شد ولی مدیریت، کارگری نشد. در حالی که در ونزونلا، سوسیالیسم "از پایین" و از راه مدیریت مشترک دولت با کارگران (البته به ریاست دولت) برقرار خواهد شد. این صرفاً یک کاریکاتور عوامفربانه از کنترل کارگری و از سوسیالیسم است. در یک کارخانه تولید رب گوجه فرنگی به نام «کانیگا» که ۵۸ کارگر دارد، مدیریت خصوصی چون منفعتی در ادامه کار نداشت تصمیم گرفت گوجه فرنگی های انبار شده را بفروشد. کارگران فهمیدند و خواهان به عهده گرفتن مدیریت شدند. حکومت به آنها کمک مالی داد تا مواد اولیه را بخرند. مالکیت به تعاونی کارگران منتقل شد. در حال حاضر توزیع محصولات این کارخانه به دست دولت است که آنها را در فروشگاه های زنجیره ای دولتی به فروش می رساند. این نمونه از تعاونی کارگری در یک کارخانه نسبتاً کوچک و بی اهمیت در کارکرد کلی سرمایه داری ونزونلا تشکیل شده است. بنابراین از نظر دولت، کنترل دولتی بر فرایند تولید آن علی السویه است. در عین حال، فروش محصولات عملاً در انحصار دولت است. این «امتیاز» که محصولات کارخانه، خریدار ثابتی به نام دولت دارد می تواند به نقطه ضعف اساسی آن بدل شود. کفایت که فروشگاه های زنجیره ای دولتی تحت قراردادهایی که در بازار بین المللی (مشخصاً بازار منطقه آمریکای لاتین) می بندد، تصمیم به وارد کردن رب گوجه فرنگی بگیرد. این به معنای مرگ کارخانه «کانیگا» و تعطیل شدن تعاونی و بیکار شدن چند ده کارگر است. کارخانه کاغذ سازی «این وپال» قبلاً متعلق به بخش خصوصی بود. این کارخانه در اواخر سال ۱۹۹۰ با مشکلات مالی روبرو شد. بین کارگران و حکومت درگیری های حادی به وجود آمد. کارگران این کارخانه به اعتصاب مخالفان حکومت چاوز پیوستند. کارخانه در سال ۲۰۰۴ اعلام ورشکستگی کرد و اخراج ۹۰۰ کارگر آغاز شد. از این تعداد ۳۵۰ نفر ماندند و خواهان در اختیار گرفتن مدیریت کارخانه شدند. آنان تهدید کردند که اگر حکومت دست روی دست بگذارد، کارخانه را اشغال خواهند کرد. در ژانویه ۲۰۰۵ دولت ۷ میلیون دلار به این کارخانه تزریق کرد و شرکت جدیدی تحت مالکیت کارگران تشکیل شد. سهم دولت در ابتدا ۴۹ درصد بود اما الان فقط به طور نمادین یک درصد سهم دارد. این کارخانه به سود دهی رسیده است. البته در اینجا ماجرای رخ داده که ماهیت طبقاتی مناسبات حاکم بر این کارخانه و دگرپسندی قشری از کارگران که آن را می چرخانند، آشکار می سازد. اخیراً درگیری هایی در «این وپال» صورت گرفته است. ماجرا از این قرار است که مدیریت کارخانه دست به استخدام کارگران پیمانی موقت زده است و به آنان اجازه ورود به «تعاونی کارگری» را نمی دهد! یعنی اجازه نمی دهد که از امتیازات و حق و حقوق افراد تعاونی بهره مند شوند. این هیچ نیست مگر رسمیت بخشیدن به امتیازات قشری قدیمی و «صاحب حق آب و گل» در مقابل کارگران جدید ارزان. شک نکنید که در این کارخانه مناسبات کار مزدی برقرار است. سودآوری و انباشت در آنجا به حدی بوده که استخدام نیروی کار جدید را الزام آور کرده است. ارزش اضافه ای که تحت این مناسبات تولید می شود و کارگران پیمانی ارزان مسلماً در تولید آن نقش مهمی دارند به جیب چه کسانی سرازیر می شود؟! و بالاخره می رسیم به شرکت کشت و صنعت کاکانو. در اینجا دو تعاونی در ارتباط با هم کار می کنند. یکی تعاونی تولید کاکانو که ۳۶۰۰ کشتگر را در بر می گیرد. دومی تعاونی کارگران که ۹۶ کارگر را شامل می شود. این کارگران در مجمع عمومی شرکت می کنند و در مورد نقشه ها و سیاست های درآمدت کشت و صنعت به بحث می پردازند. از همین گزارش مختصر که توسط هواداران حکومت چاوز تهیه شده بر می آید که آن ۳۶۰۰ کشتگر نقش چندان در تصمیم گیری ها ندارند و آن ۹۶ نفر در موقعیتی برتر نسبت به آنان قرار گرفته اند. ضمناً اشاره به مباحث جلسات مجمع عمومی نیز خالی از لطف نیست. تهیه کنندگان گزارش به ما می گویند که منظور از بحث بر سر نقشه ها و سیاست های درآمدت کشت و صنعت مثلاً در این مورد است که باید شکلات مخصوص شیرینی پزی تولید کرد یا آبنبات و تافی! می بینید که چارچوب «کنترل کارگری» و تصمیم گیری کارگران را تا چه اندازه محدود کرده اند و به سوی چه موضوعاتی جهت داده اند.

این را مقایسه کنید با مباحث و جدل های سیاسی و ایدئولوژیکی که در جوامع سوسیالیستی واقعی و در فرایند انقلابات کارگری واقعی درون کمیته های کارخانه و فعالین کنترل کارگری جریان داشت.

تا آنجا که به این نوع از کورپوراتیویسم و تأثیرات سیاسی و ایدئولوژیکی آن بر کارگران مربوط می شود، اولین نکته اینست که این سیاست، بخشی از کارگران را به متحد و اهرم فشار جناح حاکم بورژوازی تبدیل کرده است. به علاوه در میان همین کارگران، بخشی را به عنوان قشر ممتاز شکل داده است که از مجرای تعاونی های تولید و توزیع، از استثمار نیروی کار و ارزش اضافه انباشت شده منتفع می شود. یعنی این سیاست به شکاف و انشعاب واقعی در صفوف طبقه کارگر کمک کرده است. از نظر ایدئولوژیکی، نتیجه این سیاست هیچ نیست مگر تقویت فردگرایی بورژوایی و متکی بر امتیازات اقتصادی در میان کارگران و دور کردن آنان از مفهوم و منافع طبقه کارگر به مثابه یک کل واحد. این سیاست به جای همبستگی طبقاتی، صدقه دهی و شرکت در کارزارهای "خدمات اجتماعی" را در بین کارگران رواج می دهد. این در حالی است که همزمان ناسیونالیسم و منافع سرمایه خودی نیز در بین کارگران تبلیغ می شود و کمیته های کارگری این مساله را در عقد قراردادهای خود برای تامین مواد اولیه دخالت می دهند. آنها بر مبنای متحدان سیاسی بین المللی بورژوازی حاکم خودی به این یا آن شرکت دولتی و خصوصی امتیاز می دهند و قرارداد می بندند. (۱)

به عنوان نتیجه گیری: شکل های مختلف کورپوراتیویستی که تحت نام کنترل کارگری یا خودگردانی کارگری و در قالب تعاونی های نیمه دولتی یا "کارگری" انجام گرفته، هیچ هدفی جز کنترل بحران اقتصادی - سیاسی و ایجاد مشروعیت سیاسی و پایگاه توده ای برای رژیم های بورژوا ندارد. و هیچ نتیجه ای جز تقویت ایدئولوژی و سیاست بورژوایی در صفوف کارگران، منشعب کردن کارگران به قشر ممتاز و توده تحت استثمار، و فاسد کردن آنان با منفعت طلبی فردگرایانه و افکار ناسیونالیستی به بار نمی آورد.

تصویر رفرمیستی و توهم آفرین از کنترل کارگری

غیر از شکل های مختلف کنترل کارگری در شرایط ساختمان سوسیالیسم و دوران اعتلای انقلابی، و غیر از طرح های کورپوراتیویستی، نوع دیگری از "کنترل کارگری" هم وجود دارد که برخاسته از شرایط کنونی اقتصاد سرمایه داری جهانی است. در عین حال، این نوع از "کنترل کارگری" بی ارتباط با آنچه در شرایط بحران و اعتلای انقلابی پدید می آید و آنچه از اقدامات کورپوراتیویستی نتیجه می شود، نیست.

در دوران گلوبالیزاسیون و بسط اقتصاد نئولیبرالی، سرمایه تهاجم بیرحمانه ای را علیه کارگران و زحمتکشان دنیا به پیش می برد. تهدید فوری بیکاری، بی ثبات شدن مشاغل، خطر ورشکستگی و تعطیلی رشته ها و واحدهای تولیدی کم بازده و کم سود، و گسترش فقر و فلاکت و سلب حقوق اولیه کارگران، تصویر تیره و تاری است که در کشورهای مختلف شاهدش هستیم. این وضعیت از یک طرف مقاومت و مبارزات توده های کارگر و زحمتکش را تشدید می کند و به بروز شکل های رزمنده تری از مبارزات کارگری می انجامد، و از طرف دیگر نومیدی و استیصال را هم در صفوف طبقه کارگر دامن می زند. تلاش برای پیدا کردن راه برون رفت از این اوضاع و مشکلاتش تشدید می شود، در عین حال که تلاش برای جنگ انداختن به هر وسیله ای برای تخفیف و تسکین این مشقات نیز افزایش می یابد. بنابراین ما با یک مساله واقعی تحت عنوان "ابتکار عمل" از پایین برای دست و پنجه نرم کردن با این شرایط روبرو هستیم. این ابتکار عمل ها در شرایط یک اعتلای مبارزاتی و گسترش آگاهی انقلابی می تواند به صورت مبارزات رزمنده و اشغال کارخانه ها و درگیری های پیاپی و در مواردی اعمال کنترل کارگری در واحدهای مختلف بروز پیدا کند؛ در عین حال می تواند به مشارکت جویی های بی سرانجام در طرح های فریبکارانه و امروز به فردای دولت های بورژوایی و سرمایه داران دولتی یا خصوصی بینجامد.

آنچه امروز در بعضی از واحدهای تولیدی غیر مهم و متوسط آرژانتین می گذرد و در جنبش کارگری ایران نیز تبلیغ می شود، عمدتاً حاصل و برآیند همین شرایط است. (۲) نیات حسنه کارگرانی که کمیته های کنترل کارگری را بر پا کرده اند و در این راه موفقیت هایی نیز به دست آورده اند، نمی تواند توهم آفرینی ها، نتیجه گیری های رفرمیستی و آینده بی سرانجامی که در انتظار آنهاست را بپوشاند. نکته ای که در مقالات مربوط به تجربه آرژانتین می بینیم، تقدیس "ابتکار عمل" کارگران و "روح سوسیالیستی" جاری در این اقدامات است. چیزی که گفته نمی شود، دیدگاه حاکم بر این اقدامات است. یعنی این توهم که جمعی از کارگران در گوشه ای از یک نظام سرمایه داری می توانند به میل خود رفتار کنند و مناسباتی "متفاوت" را در جمع خودشان برقرار کنند و به قول معروف "ماست خود را بخورند" مورد نقد قرار نمی گیرد. به علاوه این درک دامن زده می شود که انگار راه رهایی از نظام استثمار و ستم طبقاتی همین است. یعنی کافی است که همین الگو را کارگران در هر واحد تولیدی یا خدماتی دنبال کنند تا نظام موجود عملاً محو شود یا فرو بریزد. ثالثاً از مناسبات تولیدی کماکان موجود در این واحدها تحت کنترل کارگری هیچ گفته نمی شود. یعنی هیچ صحبتی از این نیست که آیا در آنجا کماکان انباشت صورت می گیرد؟ و آیا این انباشت از استخراج ارزش اضافه نتیجه می شود؟ و این ارزش اضافه از کجا می آید؟ در عوض به ما گفته می شود که در برخی از این واحدها، دستمزد همه کارکنان برابر است. و همه تصمیمات در مجمع عمومی گرفته می شود. و همه نمایندگان انتخابی و قابل عزل هستند. یعنی به ظاهر الگویی از کمون پاریس در مقیاس کوچک ارائه داده می شود. البته در برخی جاها صحبت از نارسایی ها و مشکلات می شود که به مساله تماس ناگزیر این واحدها با بازار و دولت ربط داده می شود. مثلاً در خلال بحثها به شکل تلویحی صحبت از ناکامی یا شکست بعضی از این تجربه ها در نتیجه نداشتن قدرت مقاومت در مقابل نیروهای بازار و فشار رقابت بین المللی می شود.

تجربه کمیته های کنترل کارگری و تعاونی های کارگری در آرژانتین در واقع بیان مقاومت از پایین در مقابل فشار خرد کننده سرمایه داری بر کارگران در دوران حاضر است؛ در عین حال که اقدامی توهم آفرین برای کارگران درگیر این کمیته ها یا تعاونی ها و البته کسانی که "آواز دهل را از دور می شنوند" هم هست. این کمیته ها چه بخواهند چه نخواهند مجبور به ارتباط با نهادها و سیاست های دولت سرمایه دار هستند. اینکه دولت آنها را تحمل می کند و در زمینه هایی مانند وام و اعتبار یا کمک به توزیع محصولات، تسهیلاتی در اختیارشان قرار می دهد، نشانه نقش کاملاً فرعی این واحدها در سوخت و ساز سیستم موجود است.

این را هم باید دید که دولت آرژانتین به این "همزیستی" با ابتکارات توده ای به عنوان روش کنترل بحران و سازش اجتماعی هم نگاه می کند. به قول معروف اینطور به قضیه نگاه می کند که "کارگران را سرکار گذاشته ایم". در عین حال، اگر دولت در جایی احساس کرد که کنترل کارگری دارد پایش را از گلیمش درازتر می کند و یا پوشش و اهرمی برای فعالیت های جریانها ضد سیستم و انقلابی شده است، با پنبه یا تیغ سرش را می برد.

نتیجه عملی این اقدامات در بهترین حالت اینست که تعدادی از کارگران فعلاً از گرسنگی نمیرند و کارشان را از دست ندهند. البته این یک نگرش اصلاح طلبانه به مساله استثمار و ستم طبقاتی است که استفاده از قرص مسکن را برای بهبود موقتی و گذرا به جراحی اساسی ترجیح می دهد. در این تجربه نیز کارگران با روحیه و ایدئولوژی همبستگی طبقاتی کارگران (به مثابه یک طبقه واحد) تربیت نمی شوند بلکه این روحیه در آنان تقویت می شود که باید گلیم کارخانه خود را از آب بیرون کشید. به علاوه واقعیت نابرابری و شکل گیری شکاف طبقاتی در جریان کنترل و سازماندهی یک واحد اقتصادی که به هر حال از قوانین بازار سرمایه داری پیروی می کند و با انباشت و استثمار سرمایه داری ادامه حیات می دهد، در پرده می ماند. برگزاری مجمع عمومی و یا پرداخت دستمزدهای یکسان نمی تواند راه نابرابری ها را ببندد. دستمزد یکسان به کارگرانی که در شرایط نابرابر زندگی می کنند، خود تولید کننده نابرابری است. تصمیم گیری های مجمع عمومی نمی تواند نقش بخش کوچکتري از کارگران این واحدها که به علت توانایی ها و مهارت های خود به ناگزیر در موقعیت بالاتری در اداره امور و تنظیم مناسبات با بازار و دولت قرار می گیرند را عوض کند. این

یک زمینه واقعی برای قرار گرفتن در یک موقعیت ممتاز اقتصادی و اجتماعی، و تبدیل شدن به "قشر بورژوا زده کارگری" و استفاده اختصاصی از ارزش اضافه انباشت شده است.

گرایشاتی که مبلغ تجربه کنترل کارگری در آرژانتین هستند در اساس نومییدی و استیصال در مقابل شرایط کنونی را بازتاب می دهند و این ایده که طبقه کارگر می تواند یک انقلاب اجتماعی را سازماندهی کند و در گام اول قدرت سیاسی را به روش ها و ابزار انقلابی به جنگ بیاورد را کنار می گذارند. این دیدگاه، بسیار به دیدگاه جریان های آنارشیستی سابقا انقلابی و ضد سیستم در کشورهای غربی که بعد از فروکش امواج انقلابی دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نومیید و منفعل شدند و به راه های رفرمیستی "کمون سازی" و ایجاد واحدهای "خود مختار" آموزشی و تولیدی کوچک و ایجاد آشپزخانه های عمومی و مراکز زندگی مشترک در دل شهرهای بزرگ روی آوردند، نزدیک است. در موارد گوناگون، دولت های امپریالیستی بعد از چند سال جنگ و گریز و حتی درگیری های خیابانی، آنان را تحمل کرد و حتی درچارچوب فعالیت شهرداری ها و شوراهای شهر، این مراکز را قانونمند و صاحب حق و حقوق کرد. و درموردی که این مراکز به پوشش و محملی برای فعالیت جریانات ضد سیستم تبدیل شد نیز با هجوم پلیسی و سرکوب آنها را برچید.

به عنوان نتیجه گیری: تجربه آرژانتین برخلاف بحث های اعمال کنترل کارگری در شرایط اعتلای انقلابی اساسا متکی بر، و برخاسته از جنبش رزمنده کارگری و به راه افتادن جنبش اشغال کارخانه ها به صورتی که در جریان بحران های انقلابی دیده ایم نیست. جریانات انقلابی پشت این حرکت قرار ندارند و به نظر می آید که محمل فعالیت و تبلیغات جریانات رفرمیست است. تضاد میان حرکت از پایین که بیان مقاومت توده های کارگر است و حرکت از بالا که بیان رفرمیسم و سازشکاری جریانات آگاه طبقاتی و بخشی از کارگران در مقابل دولت و نظام سرمایه داری است در این تجربه جریان دارد و خصلت موقت و گذرای این شکل از کنترل کارگری را تشدید می کند.

یک تجربه حیرت انگیز در جنبش کارگری ایران!

تنها تجربه ای که در دوره حاضر در ایران شاهدش هستیم و با الگوی "کنترل کارگری" در آرژانتین و البته با تعاونی های کارگری در ونزولا شباهت هایی دارد در کارخانه چینی گیلان سابق که حالا "شرکت تعاونی چند منظوره چینی" نام گرفته، اتفاق افتاده است. ما با این تجربه از طریق دو گزارش (اولی به امضای اتحاد کمیته های کارگری و دومی در نشریه کارگر) و یک مصاحبه (از بولتن شماره یک شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری) آشنا شده ایم. بنابراین کم و کیف این تجربه را در حدی که در این منابع آمده، می شناسیم. البته نکات نامفهوم و مبهم در آنها کم نیست. با وجود این، لازم دیدیم که در مورد این تجربه بحث کنیم. خصوصا اینکه اتحاد کمیته های کارگری در انتهای گزارش خود نوشته:

"البته واگذاری سهام کارخانه به کارگران از موارد بسیار استثنایی و قابل تعمق در جریان ورشکستگی کارخانجات است که عملکرد کارگران چینی سازی گیلان، همواره بعنوان یک سرمشق می تواند مورد نظر قرار گیرد." (تاکید از ما)

موضوع اینست که کارخانه ای مصادره شده در دوران انقلاب که تحت مالکیت دولتی قرار گرفته بعد از ۱۰ تا ۱۲ سال ظاهرا دچار ضرردهی می شود. حسابرسان این کارخانه چینی سازی را که تحت نظارت وزارت صنایع بوده در ردیف کارخانجات ورشکسته قرار می دهد. اما ظاهرا مسنولین مربوطه متوجه می شوند که این ورشکستگی اسمی است و کارخانه از سوددهی لازم برخوردار است. چرا که در طول سالهای متمادی قادر به پرداخت حقوق و مطالبات کارگران و غیره بوده است. بنابراین به حراج گذاشتن کارخانه به تعویق می افتد. ولی به علت سوء مدیریت، در سال ۱۳۷۹ شرایط حاد و بحرانی می شود. دولت به سرمایه دار اصلی کارخانه که لنکرانی نام دارد مراجعه می کند تا دوباره کارخانه را در اختیار بگیرد. این حرکت در شرایطی صورت می گیرد که کارخانه چند میلیارد تومان بدهی بالا آورده است. چند ماهی که از حضور لنکرانی می گذرد، بدهی های کارخانه باز هم بالاتر می رود

تا آنجا که او نمی تواند از پس مطالبات کارگران و بقیه هزینه های جاری کارخانه برآید. پس دوباره کارخانه را به دولت می سپارد. پرداخت دستمزد کارگران ۸ ماه به تعویق می افتد و عیدی سال ۱۳۸۱ هم به آنان پرداخت نمی شود. در دی ماه همان سال کارخانه اعلام ورشکستگی می کند و تعطیل می شود. پرسنل نیز برای گرفتن حق بیکاری به اداره تامین اجتماعی معرفی می شوند. کارخانه را به مزایده می گذارند. آخرین رقم از مرز یک میلیارد و سیصد هزار تومان فراتر نمی رود ولی کسی آن را نمی خرد. این در حالی است که فقط طلب کارگران از کارخانه بالغ بر دو میلیارد و هفتصد هزار تومان بود. کل اطلاعاتی که در بالا ذکر کردیم از گزارش اتحاد کمیته های کارگری (بدون تاریخ) استخراج شده است. در اینجا گزارش به ما می گوید که:

"در نتیجه کارگران به این باور رسیدند که می بایست کارخانه را هر چه سریعتر از چنگ اداره تصفیه خارج کنند و به صورت یک تعاونی عام به زیر پوشش خود درآورند. که در نتیجه تلاش جمعی و نمایندگان فعالشان، طی رایزنی های بسیار که با مراکز مختلف بعمل آوردند، تصمیم گرفته شد که ... با موافقت نهایی و دریافت وام... مالکیت کارخانه بطور کامل و شش دانگ در قالب سهام از بابت مطالبات به کارگران واگذار شود تا شرکت به صورت تعاونی راه اندازی شود. که با طی این مراحل، بیش از ۹۰ درصد مشکلات اولیه در جهت باز پس گیری کارخانه حل شد. و کارخانه با همت و تلاش کارگران بازسازی، ترمیم، و از اول خرداد سوت آن بصدا درآمد. و این یک حرکت مهم و بسیار اساسی بوده است که فقط در سایه انسجام و صبوری و خویشتنداری کارگران به بار نشست که نقش فعالان و نمایندگان، قابل تحسین می باشد."

ما مخصوصا نکات این گزارش را به تفصیل نقل کردیم تا گرایش و روحیه نویسندگان گزارش فوق را بهتر بفهمید. رک بگوییم، انداختن تیری در تاریکی یا تلاشی که "برای زنده کردن دستمزدهای ملاحظور شده" صورت گرفته به عنوان "یک حرکت مهم و بسیار اساسی" که حاصل "انسجام و صبوری" کارگران و نقش تحسین برانگیز فعالان و نمایندگان است معرفی شده است. وهمانطور که بالاتر نقل کردیم، این حرکتی است که "همواره بعنوان یک سرمشق می تواند مورد نظر قرار گیرد." این را می گویند رفرمیسم ناب در جنبش کارگری. این را می گویند فرموله کردن یک حرکت مستصلانه به عنوان یک راه حل مبارزاتی. این را می گویند بازی کردن در میدان سرمایه داری و با قواعد سرمایه داری، و سرگرم کردن جمعی از کارگران با این بازی بی سرانجام. البته از کسی که پایش می لغزد و وارد این بازی می شود می توان انتظار داشت که رفته رفته به زبان سرمایه داری سخن بگوید و مسائل و معضلات را با متر و ترازوی سرمایه داری بسنجد. مثلا در جایی از همین گزارش که به سوء مدیریت دولتی پرداخته چنین می خوانیم:

"سوء مدیریت دولتی در این کارخانه بیداد می کرد. جنب بی رویه کارگران، افزایش قسمت های دستی ریخته گری ها، افزایش پرسنل امور اداری و در یک کلام کارخانه ای که نهایتا ظرفیت ۲۰۰ پرسنل را داشته است، تا مرز ۵۳۶ کارگر افزایش یافته بود." (تاکید از ما)

نمی دانیم باید اظهار تعجب کنیم یا تاسف. یک تشکل کارگری متشکل از کسانی که خود را فعال آگاه جنبش کارگری می دانند به مدیریت دولتی خرده می گیرند که بی رویه کارگر استخدام کرده است و تعداد زیاد کارگر باعث ضرردهی کارخانه شده است! کسی که اینطور به مساله و به شیوه سازماندهی کارگران در تولید نگاه می کند اگر درراس این کارخانه بنشیند، آیا سیاست تعدیل را پیش خواهد برد و پرچمدار کاهش نیروی کار (به شکل اخراج یا بازخرد) نخواهد شد؟ آیا اصلا به فکرش هم خطور می کند که حتی در همان واحد تولیدی محدود هم باید به دنبال ابتکاری باشد که هیچ کارگری اخراج نشود؟ مثلا با تغییر در تقسیم کار، کاهش ساعات کار برای هر نفر، ایجاد مشاغل جدید و امثالهم. نگاه و منطق گزارش در این زمینه، کاملا سرمایه دارانه است. همین مساله را در زبان و موضع سیاسی گزارش دوم (منتشره در نشریه کارگر) هم مشاهده می کنیم. "در حال حاضر کارگران مدیریت کارخانه را به دست گرفته اند و سه تن از آن ها به عنوان هیئت مدیره انتخاب شدند... یک نفر از کارگران فعلا از نظر حقوقی به عنوان مدیر عامل کارخانه تعیین گردیده که این انتخاب از جانب هیئت مدیره منتخب کارگران صورت گرفت." تا اینجا به نظر می آید که تعداد شرکت کنندگان در بازی سرمایه داری را به حداقل رسانده اند. عنوان ها و مقام ها را نیز به تقلید از بازیگران اصلی انتخاب کرده اند. حتی نیازی به این ندیده اند که به شیوه آرژانتینی یا ونزولایی از برگ ساتر "مجمع عمومی" استفاده کنند. شاید حساب این را می کنند که اگر صحبت از مجمع عمومی به میان بیاید، دولت و "خریدار فعلی" آنان را دیگر بازی ندهند. از این گزارش چیزی که اصلا نمی شود فهمید طرز فکر

کارگران و سطح آگاهی و مبارزه آنهاست. گزارش به جای پرداختن به این موضوعات "بی اهمیت"، ما را با ارقام بدهی ها و طلب ها، رقم پیشنهادی برای عودت سند، و موضوعات "تعیین کننده" ای مثل تسویه حساب کامل و تسویه حساب موقت و وجه الضمان آشنا می کند! این حرفها حتی رنگ و بوی منشی های تریدیونیون را هم ندارد. این بیشتر به دغدغه های حسابرسان و بازرسان مالی نزدیک است. اما زشت ترین نکته گزارش از نظر سیاسی آنجاست که:

'در اوایل مهر ماه نشست با حضور یک نفر از هیئت مدیره، نماینده مردم رشت و وزیر تعاون انجام گرفت.' (تاکید از ما)

می بینید هنوز نه به دار است و نه به بار، زیباترین دیپلماتیک شده است! فردی که نماینده مجلس دولت سرمایه دار است ناگهان "نماینده مردم" خوانده می شود تا بتوان با او در جلسات راحت تر چانه زنی و یارگیری کرد. این هم شکلی از همان طناب پوسیده "سه جانبه گرایی" (۲) قلابی است که دو نماینده دولت سرمایه دار را از هم تفکیک می کند تا معامله با تعاونی کارخانه بهتر جوش بخورد. البته با این نگرش واقعا جای سوال دارد که نمایندگان تعاونی در این معامله را باید نماینده کارگران دانست یا سرمایه دار؟ مثلا همان آقای سهرابی که نقشش در این ماجرا نامعلوم است. با چنین تفکر و عملی، تبدیل نمایندگان تعاونی به "بوروکرات های کارگری" صاحب امتیاز و جدا شده از منافع کارگران (حتی در محدوده کارگران همان کارخانه) دور از تصور نیست.

و بالاخره می رسیم به مصاحبه ای که آقای بهروز خباز با یکی از فعالین کارگری شاغل در کارخانه چینی گیلان انجام داده و در بولتن شماره یک شورای همکاری منتشر شده است. نکات جدیدی که در حرفهای این فعال کارگری آمده حاکی از آن است که آینده کارخانه و تعاونی کارگری نامشخص تر از آن است که قبلا تصور می شد. او می گوید:

'بدیهی است که اگر وامی به کارگران جهت اداره کارخانه پرداخت نشود، قادر به اداره کارخانه نبوده و به ناچار دوباره شاهد چوب حراج زدن به کارخانه خواهند بود....'

شاید این موقعیت مدت طولانی نتواند تداوم یابد.... مشکلات فرایند تولید و توزیع و عدم نقدینگی مناسب کارگران را ناچار خواهد کرد که دوباره تن به فروش کارخانه بدهند.'

با وجود این، دوست ما تلاش می کند جوانب مثبت و دستاوردهای این اقدام را به خوانندگان مصاحبه عرضه کند. به گفته او:

'با تمام مشکلاتی که گریبان گیر کارگران می باشد، این اقدام یک گام بسیار اساسی به جلو و تجربه کم نظیری می باشد... در همین مدت علاوه بر کسب تجربه امتیازاتی نیز برای کارگران کسب شده است.... همین قدر که از نقطه (الف) به نقطه (ب) حرکت کرده تجربه اداره کارخانه را به دست آورده و به پاره ای از مطالبات خود نیز جامه عمل پوشانده اند... قدم بسیار مهمی بوده'

ولی ما از این حرفها متوجه نمی شویم که چه مناسباتی میان دولت، سرمایه دار خصوصی مالک کارخانه و هیئت مدیره تعاونی کارگران برقرار است و جایگاه هر یک در تولید و توزیع محصول و تقسیم یا تصاحب سود کارخانه و انباشت سرمایه چیست؟ تنها چیزی که می فهمیم اینست که با این اقدام جلوی تعطیل شدن قطعی کارخانه و بیکار شدن کارگران گرفته شده است و کارخانه فعلا در حال تولید است. اما این نتیجه فوری نمی تواند در ارزیابی ما از تجربه چینی سازی گیلان، جایگاه درجه اول داشته باشد. مهم نگرش پشت این عمل و نتایج ایدئولوژیک - سیاسی و عملی درازمدتی است که برای کارگران درگیر در آن کارخانه و همه کسانی که این اقدام برایشان به عنوان یک سرمشق و یک حرکت بسیار مهم و اساسی تبلیغ می شود، و افرادی که مبلغ این تجربه هستند، به بار می آورد. نمونه های کوچک اما هشدار دهنده ای از این مساله را می توان در همین مصاحبه پیدا کرد. مثلا اینکه فعال کارگری ما در سراسر صحبت هایش حتی یک بار هم کلمه استثمار یا کار مزدی را به کار نمی برد! انگار اصلا چنین چیزی مطرح نیست و به موضوع مبارزه روز کارگران ربطی ندارد. یا اینکه از حرفهایش در می یابیم، در حال حاضر بحثی که در بین کارگران در جریان است در مورد امکان اداره و یا فروش کارخانه است. واقعا جای سوال دارد که فعالین کارگری شاغل در این کارخانه، همان ها که قرار بود نقشی تحسین برانگیز بازی کنند، غیر از موضوع اداره و یا فروش کارخانه، لازم و ممکن نمی بینند که هیچ بحث و موضوع

مبارزاتی دیگری را به میان کارگران ببرند. و یا مهم نمی بینند که دیگر حرفها و دغدغه های کارگران را بشنوند و بفهمند و در مصاحبه هایشان به بقیه فعالین کارگری و کارگران مبارز منتقل کنند؟ و یک نمونه کوچک دیگر. از زبان فعال کارگری می شنویم که:

''در حال حاضر خریداری حاضر شده مبالغی را در اختیار هیئت گرداننده بگذارد و آمادگی خود را جهت خرید کارخانه و پرداخت مطالبات کارگری اعم از سنوات و بدهی ها را اعلام کرده است..... خواسته دیگری که می تواند مد نظر باشد حفظ بخشی از سهام کارخانه و شریک شدن با خریدار جدید است.'' (تاکید از ما)

کمی دقت به ما نشان می دهد که منظور فعال کارگری از "خریدار" همان سرمایه دار است! کافی است به جای کلمه خریدار همان سرمایه دار را در متن بگذارید و دوباره جملات بالا را بخوانید و ببینید چه احساسی به شما دست می دهد: "در حال حاضر یک سرمایه دار حاضر شده مبالغی را در اختیار ما بگذارد.... خواسته دیگری که می تواند مد نظر باشد... شریک شدن با سرمایه دار جدید است!!" دیگر قضاوت با خواننده است که این جملات فعال کارگری را نتیجه همنشینی با سرمایه داران بداند یا نشانه معذب بودن از بیان یک واقعیت تلخ: همراهی با سرمایه داری.

به عنوان نتیجه گیری: تجربه چینی گیلان اگر چه با اقدامی از نوع آرژانتینی در عکس العمل به خطر بیکاری و از دست رفتن حقوق معوقه آغاز می شود اما سریعا از همان ابتدا با ایده های رفرمیستی و کورپوراتیویستی پیوند می خورد. از دو حالت خارج نیست، یا این کارخانه در چارچوب شرایط کنونی پتانسیل سود دهی و ادامه کار دارد، یا این که چنین نیست و بعد از یک دوره فعالیت به بن بست خواهد رسید و ورشکسته خواهد شد. در هر دو حالت، کارگران این کارخانه از نظر ایدئولوژیک و سیاسی چیزهای مهمی از دست می دهند. این اقدام، ادامه و نتیجه منطقی یک مبارزه رزمنده کارگری نیست. مثلا اینگونه نیست که کارگران چینی سازی گیلان در پی اشغال کارخانه و درگیری با مقامات وزارت کار یا صنایع به شکلی از کنترل کارگری در شرایط عقب نشینی بورژوازی و دولت سرمایه دار دست یافته باشند. پایه این حرکت به سرعت از زنده کردن دستمزدهای معوقه به سودآور کردن کارخانه تغییر می کند. اینجاست که دیگر پای منطق سود و ملزومات انباشت به میان می آید. قرار نیست که یک چینی سازی سوسیالیستی تحت کنترل کارگری ساخته شود؛ بلکه باید تولید سود کرد تا کارخانه تعطیل نشود و کارگران همچنان سر کار بمانند. باید از خود سوال کنیم که آیا این تفکر و عمل می تواند سرمشقی برای جنبش کارگری ایران باشد؟ بدون شک تمایل به رفرمیسم و اکونومیسم، و نومیدی نسبت به امکان وقوع انقلاب اجتماعی و ضرورت سازماندهی و رهبری آن، زمینه ساز شکل گیری چنین تفکر و عملی است.

راه کدام است: تلاش در راه ایجاد تعاونی کارگری؟ یا مبارزه پیگیر، متشکل و متنوع طبقاتی؟

جنبش کارگری در ایران با شرایط فلاکت و فشارهای اقتصادی، به تعویق افتادن دستمزدها، تعدیل نیروی کار و تعطیل کارخانه ها، و تهدید به اخراج و بیکاری دست به گریبان است. استثمار و ستم اقتصادی بر کارگران با محرومیت های اجتماعی و سرکوب سیاسی تکمیل می شود. دولت سرمایه دار در شراکت و همدستی با سرمایه های امپریالیستی و سرمایه های بزرگ خصوصی - دولتی، وضع غیر قابل تحملی را برای طبقه کارگر و توده های ستمدیده ایجاد کرده اند. همراه با سرکوب طبقاتی، طبقه کارگر در کنار اکثریت جامعه از ستم مذهبی و ملی و جنسیتی نیز رنج می برد؛ صفوفش زیر بار این ستم های چند گانه می شکند و متفرق می شود. این شرایط عینی، موانعی جدی در راه مبارزه متحد و متشکل توده های کارگر ایجاد کرده است. اگر فعالان آگاه جنبش کارگری به دنبال بر طرف کردن این موانع نباشند و از نظر ذهنی توده های کارگر را مسلح نکنند، جنبش کارگری در یک دور باطل خواهد چرخید. جنبش خودانگیخته کارگری تا حد و سطح معینی می تواند در مسیر مقاومت متشکل در برابر تهاجمات سرمایه و دولت سرمایه دار پیشروی کند. اما برای کسب موفقیت و تثبیت دستاوردها و پیشروی اساسی در این راه، فعالان آگاه باید به ارائه سیاست و نقشه مبارزاتی درازمدت و پیگیر دست بزنند و نقشی برجسته و حیاتی در تکامل جنبش کارگری بازی کنند.

بنابراین روی سخن ما در اینجا با فعالان جنبش کارگری است و نه با پدیده بی شکل و متغیری به نام جنبش خودانگیزه کارگری یا توده های کارگر به صورت عام. هر مبارز آگاه در جنبش کارگری که هدف رهایی طبقه کارگر از استثمار و ساختن جامعه و دنیایی نو و متفاوت را جستجو می کند باید دو چیز را درست تشخیص دهد. یکم، نقش و رسالت خود به مثابه عنصر آگاه که می تواند در تغییر شرایط عینی نقش موثر بازی کند. و این از بیخ و بن متفاوت است با ایفای نقش یک مددکار اجتماعی، یک مشاور حقوقی و یا یک عضو بنیادهای خیریه غیر حکومتی. دامنه دید، برنامه ریزی و ابتکار عمل یک فعال آگاه جنبش کارگری باید بسیار فراتر و کیفیتر متفاوت تر از پیش گذاشتن طرح های موقتی و از امروز به فردا برای حل مشکلات مالی و رفاهی روز کارگران باشد. دوم، باید اوضاع جامعه و روندهای متناقضی که در بطن آن می گذرد را درک کند و این موضوع را در برنامه ریزی های مبارزاتی و ترسیم اهداف کوتاه مدت و میان مدت مبارزه دخالت دهد. تشخیص صحیح شرایط قدرت حاکم و بحران ها و درگیری هایش، تشخیص صحیح دوری یا نزدیکی شکل گیری بحران و اعتلای انقلابی در کل جامعه، تشخیص صحیح تاکتیک های سرکوب و یا فریب و تطمیع از سوی طبقه حاکم و نهادهای کارفرمایی، همگی در این چارچوب می گنجند. اما بخش های مختلف جنبش کارگری و مبارزات گوناگونی که در آن جاری است، به یک شکل و با دامنه و حدت و شدتی یکسان به ظهور نمی رسند. این جنبش نیز مانند بقیه جنبش های طبقاتی و اجتماعی، ناموزون به پیش می رود. بنابراین فعالان آگاه جنبش کارگری باید از سطح و درجه و ظرفیت هر مبارزه معین، و روحیه و خصوصیات و تحولات ذهنی کارگران درگیر در آن مبارزه، درک صحیحی داشته باشند. بدون چنین درکی نمی توان صحبت از ارائه یک برنامه مبارزاتی صحیح و پیشرو کرد که واقعا به تکامل جنبش کارگری و تکامل اتحاد و تشکل آن کارگران کمک کند؛ عقب تر از تمایلات و ظرفیت های آنان نباشد؛ و بیراهه های اصلاح طلبانه و خرافی و فریبکارانه سرمایه داری را در ذهن آنان تقویت نکند.

ما معتقدیم که به دنبال طرح ایجاد «تعاونی کارگری» در مشارکت با سرمایه دار خصوصی و یا با اتکاء به کمک دولت راه افتادن، نه به درد دنیای کارگران می خورد و نه آخرت آنان! یعنی نه معضلات روز کارگران را به معنایی واقعی و پایدار حل می کند و نه در خدمت اهداف درازمدت طبقه کارگر و کسب رهایی کل طبقه قرار می گیرد. شرکت در این گونه طرح ها، ایده مشارکت (همراهی و سازش) با طبقه و دولت سرمایه دار را تقویت می کند؛ ترجیح دادن منافع فرد کارگر به منافع جمع کارگران و توجه به منافع جمعی از کارگران به جای منافع طبقه کارگر را تقویت می کند. و مثل روز روشن است که اگر یکی دو تا از این تعاونی ها استثنا و در چارچوب طرح ها و اهداف دولت سرمایه دار، کارشان بگیرد و به رونق تولید و سودآوری برسند، در آنجا حتما یک قشر ممتاز از بین کارگران شکل می گیرد که به شریک درجه دوم کارفرمای اصلی و یا دولت تبدیل می شود و از منافع طبقه استثمارگر پیروی می کند.

ما معتقدیم که ممکنست در جریان مبارزات رزمنده کارگری در بعضی از واحدهای تولیدی، کار به اشغال کارخانه و بیرون کردن کارفرمایان دولتی یا خصوصی (و یا نمایندگان سرمایه خارجی) بکشد. اینکه چنین مبارزاتی چگونه و تحت چه شرایطی می تواند به طرح کنترل کارگری بینجامد از آنچه تاکنون تجربیات تاریخی در ایران و دنیا به ما نشان داده جدا نیست. دو حالت دارد: یا این مبارزات همزمان با شکل گیری بحران و اعتلای انقلابی و از هم گسیختگی و ضعف کیفی دولت سرمایه دار اتفاق می افتد، که در این صورت امکان واقعی کنترل تولید و توزیع در سطح آن کارخانه به وجود خواهد آمد. و یا اینکه، شرایط اعتلای انقلابی در کل جامعه کماکان شکل نگرفته باشد. در حالت دوم، باید حرکت رزمنده اشغال کارخانه را به طرح خواسته های دیگری پیوند زد که اتحاد و تشکل توده کارگران را بالاتر ببرد و موقعیت مساعدتری را برای ادامه جنبش آنان تثبیت کند. مثلا یکی از این خواسته ها در شرایط کنونی می تواند حق ایجاد تشکل های متنوع اقتصادی و سیاسی و فرهنگی کارگری مستقل از دولت باشد. می تواند ممنوعیت اخراج و بازخرید کارگران شاغل باشد. می تواند خواست رسمی شدن کلیه کارگران آن کارخانه باشد. می تواند حق اعتصاب باشد (که متأسفانه در مبارزات جاری کارگران، خیلی کم این خواست مهم مطرح می شود). می تواند خواست آزادی فعالان جنبش کارگری و

دیگر جنبش های اجتماعی (نظیر زنان، دانشجویان، معلمان و....) باشد که همیشه می توان تعدادی از آنان را در زندان ها یافت. می تواند پیش گذاشتن خواسته های اساسی این جنبشها و اعلام حمایت و همبستگی با آنها باشد. می تواند خواست انحلال نهادهای "کارگری" وابسته و فرمایشی و برچیدن نهادهای سرکوبگر از صحن کارخانه باشد. وظیفه فعالان آگاه جنبش کارگری اینست که در آن شرایط، خواسته هایی را مطرح و فراگیر کنند که نه فقط با روحیه مبارزه جویانه و رزمنده کارگران درگیر در آن نبرد خوانایی داشته باشد، بلکه بتواند به ایجاد شرایطی کمک کند که در آن مبارزه بر سر خواسته های فوری کارگران را نیز بتوان موفق تر و موثرتر به پیش برد.

ما معتقدیم که سیاست های رفرمیستی و اکونومیستی، به جای پیشروی کردن و قوی تر شدن، جنبش کارگری را گام به گام عقب می نشاند و روحیه انفعال و نومیدی را میان توده کارگران گسترش می دهد. این عقب نشینی و انفعال است که بخشی از کارگران را به دنباله روی از طرح های کورپوراتیویستی و عوامفریبانه طبقه و دولت سرمایه دار می کشاند و بیراهه "سه جانبه گرایی" را در جنبش کارگری تقویت می کند.

ما معتقدیم که ایده کنترل کارگری را می توان و باید از هم اکنون در میان کارگران در پیوند با دورنمای انقلاب اجتماعی و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر ترویج داد؛ می توان و باید کنترل کارگری را در ادامه و به مثابه نتیجه چنان انقلاب و تحولی معنا کرد و به توده های کارگر نشان داد که این حرکت می تواند یکی از گام های متنوعی باشد که طبقه ما بعد از انقلاب، در مسیر طولانی اداره ی همه امور جامعه به پیش برخواهد داشت. ما معتقدیم که امروز باید ماهیت ضد کارگری و سرمایه دارانه آنچه تحت عنوان "کنترل کارگری" و "مشارکت کارگری" از سوی بخش هایی از بورژوازی بین المللی تبلیغ می شود و به اجراء در می آید را به کارگران و توده های زحمتکش نشان داد و به آنان گفت:

"تا زمانی که مردم نیاموزند که باید در پس همه جملات اخلاقی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی، منافع این یا آن طبقه را جستجو کنند همواره قربانیان نادان فریب و خودفریبی بوده و خواهند بود. هواداران اصلاح و بهبود تا زمانی که نفهمند تمامی نهادهای کهنه، هر قدر هم که زمخت و پوسیده به نظر برسند توسط نیروهای این یا آن طبقه حاکم پاسداری می شوند، فریب مدافعان نظم کهنه را خواهند خورد." (۴)

یادداشتها:

یادداشت ها:

۱) "مانیفست کمونیست"، فصل "بورژواها و پرولترها" (ترجمه فارسی از حسن مرتضوی)

۲) "طرح آیین نامه کنترل کارگری" - منتخب آثار لنین (ترجمه پورهرمان به فارسی _ ص ۵۶۷)

۳) "وظایف نوبتی حکومت شوروی" - منتخب آثار لنین (فارسی _ ص ۶۰۶)

۴ و ۵) همانجا.

۶) "بهتر است کمتر ولی بهتر باشد" - منتخب آثار لنین (فارسی _ ص ۸۷۱)

۷) برای آگاهی بیشتر از تجربه چین می توانید به این آثار رجوع کنید: ساختمان سوسیالیسم در چین (بتلهایم، شاری یه، مارکیزو _ انتشارات پژواک)؛ کتاب آموزشی اقتصاد سیاسی سوسیالیسم (گروه نویسندگان شانگهای)؛ سازماندهی صنعتی و انقلاب فرهنگی در چین (شارل بتلهایم)

۸) "درباره کنترل کارگری" - آنتونیو گرامشی (نشریه (نظم نوین)، ۱۰ فوریه ۱۹۲۱) - در این جا از ترجمه فارسی پ. گویا و نیز ترجمه انگلیسی مقاله استفاده کردیم. لازم است اشاره کنیم در ترجمه پ. گویا، نکته ای که گرامشی از نقد لنین بر ترسکی نقل کرده، حذف شده است.

۹ و ۱۰) همانجا.

۱۱) خطاب به کارگران آلمان - نئون ترسکی (۱۹۳۱)

۱۲، ۱۳، ۱۴ و ۱۵) همانجا.

۱۶) نشریات سازمان های مختلف جنبش چپ و برخی مطبوعات منتشره در سال ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹، گوشه هایی از این تجربیات را به صورت گزارشی و تحلیلی انتشار دادند. گروه ها و افرادی که کماکان آرشیو آن نشریات را در اختیار دارند می توانند با قرار دادن این گزارش در سایت های کارگری و سیاسی به پویندگان این راه و نیز به پژوهشگران کمک کنند. در همین زمینه، بعضی از فعالان جنبش کارگری جمع بندی هایی از فعالیت سندیکای کارگران پروژه ای آبادان ارائه کرده اند.

* علاوه بر منابع فوق، پیشنهاد می کنیم آثاری مانند "نقد برنامه گوتا" و "جنگ داخلی در فرانسه" (مارکس)، بخش "سوسیالیسم محافظه کار یا بورژوازی" (ماتیفست کمونیست)، "چگونه بازرسی کارگری و دهقانی را تجدید سازمان دهیم" و "چگونه باید مسابقه را سازمان داد؟" (لنین _ منتخب آثار) و "در مورد کنترل کارگری بر صنایع روسیه" (جان رید - ترجمه ناصر اصغری) نیز مطالعه شود.

۱۷) لازم است اشاره کنیم که دنباله روی از سیاست های کورپوراتیویستی بورژوازی به جایی رسیده که برخی حتی طرح های " تعاونی کارگری" که اینک از سوی دولت های امپریالیستی در کشورهای نظیر اسپانیا و ایتالیا و فرانسه به اجراء درآمده است را تحت عنوان کنترل کارگری تبلیغ می کنند. رجوع کنید به مقاله "در آرژانتین، اسپانیا، فرانسه، ایتالیا،... کارگران اداره شرکتها را به دست می گیرند" (سسیل رمبو _ لوموند دیپلماتیک، دسامبر ۲۰۰۷)

۱۸) برای آشنایی با تجربه کنترل کارگری در آرژانتین می توانید به گزارش هایی که بهرام قدیمی در این زمینه تهیه کرده و نیز مقالات پیاپی ناصر اصغری رجوع کنید. آدرس این مقالات را در اینترنت می توانید با ماشین جستجوی گوگل به فارسی به راحتی پیدا کنید.

۱۹) برای اطلاع بیشتر از نظرات ما رجوع کنید به مقاله < طناب پوسیده "سه جانبه گرایی" - جمعی از فعالین کارگری (تاریخ ۱۲ مهر ۱۳۸۶)

۲۰) "سه منبع و سه جزء مارکسیسم" - منتخب آثار لنین

منبع پیشنهادی: "اشکال جنبش طبقه کارگر" (لنین _ گزیده مقالات درباره مسائل جنبش کارگری (۱) _ نشرگزیده، تهران خرداد ۱۳۶۰)

فردا از آن طبقه ی کارگر است

جمعی از فعالین کارگری

دی ۱۳۸۶



حرف اینها و حرف ما

می گفتند که پول نفت را به سر سفره هایمان می آورند.

اما می بینیم که صبح به صبح، گرانی و فقر را در بازار تحویل مان می دهند.

می گفتند که نماینده عدالت اند و از مستضعفان و کوخ نشینان حمایت می کنند.

اما می بینیم که کارگران را صد تا صد، و هزار تا هزار تا، بیکار می کنند.

می گفتند که دردین و آئین شان باید دست کارگر را بوسید.

اما می بینیم که کارگر آگاه و حق طلب را در خیابان شلاق می زنند.

می گفتند که برای زن، بالاترین ارزش و جایگاه را قائلند.

اما می بینیم که زن را در شرع و عرف یک موجود درجه دوم و یک ماشین جوجه کشی می دانند.

می بینیم که با حجاب اجباری، صیغه، سنگسار و جدا سازی جنسیتی،

اسارت زن را تحکیم می کنند.

می گویند که اینجا آزاد ترین جامعه دنیا است.

اما می بینیم که زندان ها پر است از کارگران و زنان و جوانانی که حرف حق می زنند،

آزادی می خواهند، به ستم و تبعیض گردن نمی گذارند و با استعمار مبارزه می کنند.

می گویند مردم اینجا از همه ی مردم دنیا، شادتر و خوشبخت ترند.

اما میلیون ها معتاد به مواد مخدر، هزاران مورد خود کشی در سال، هزاران مورد تن فروشی و تجارت

و صدور بردگان جنسی، نشانه ی بی آیندگی و فقر مردم و انحطاط و بن بست جامعه است.

می گویند معلم و مجری اخلاق و امنیت در جامعه اند.

اما مقام انتظامی شان در خلوت، بساط فساد پهن می کند.

می گویند با " استکبار جهانی " مخالفند و هیچ وقت در طول تاریخ،

این کشور به اندازه ی امروز مستقل نبوده است.

اما می بینیم که به ثروت های کشور چوب حراج زده اند، منابع را پیش فروش کرده اند،

و زندگی مردم را به نفت و نظر لطف اربابان بازار جهانی نفت وابسته نگاه داشته اند.
می بینیم که برای پر کردن جیب خود و سرمایه داران بین المللی، دستور خارجی ها را به اجراء می گذارند،
و روزگار کارگران و زحمتکشان را با سیاست " خصوصی سازی اقتصاد " تیره و تار می کنند.

و ما می گوئیم که:

با نظام سرمایه داری مخالفیم.

اینها را نمی خواهیم.

در برابر فشار و سرکوب و تهدید کوتاه نمی آئیم.

و برای ساختن جامعه ای آزاد از بهره کشی انسان از انسان، آزاد از ستم جنسی و ملی و مذهبی،

آزاد از وابستگی و سلطه سرمایه جهانی، آزاد از خرافه و جهل،

آزاد از تاریخ اندیشی و کهنه پرستی، مبارزه می کنیم.

"جمعی از فعالین کارگری"

اردیبهشت ۱۳۸۷